

تبیین سیاست‌های ضد هژمونیک چین و روسیه در قبال آمریکا در منطقه اوراسیا

حسن آئینه‌وند^۱

چکیده

ایالات متحده آمریکا در طول تاریخ خود همواره با تکیه بر گزاره‌های واقع‌گرایانه خواهان ایجاد نظام تک‌قطبی مبتنی بر هژمونی آمریکایی بوده که براساس دو محور یکجانبه‌گرایی و مداخله‌گرایی قوام می‌یابد. این مهم، در اندیشه نظم نوین آمریکایی که پیوسته بعنوان دال مرکزی اهداف تمامی روسای جمهور آمریکا پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تا امروز قرار داشته مورد تأکید بوده است. بر این اساس سیاست نفوذ در مناطق راهبردی قدرت‌های رقیب از مهمترین اهداف سیاست خارجی آمریکا در این دوران بود که از مهمترین این مناطق، اوراسیا است. روسیه و چین دو کشور اوراسیایی در بیش از دو دهه اخیر توانمندی‌های خود را در این منطقه در راستای ایجاد اتحاد استراتژیک و جلوگیری از مداخله قدرت خارجی در امور منطقه بکار گرفته‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهد که دو کشور خواهان باز توزیع قدرت در نظام بین‌المللی بوده و حاضر به پیروی از اصول رهبری آمریکا در مناسبات منطقه‌ای و جهانی بخصوص در اوراسیا نیستند. قدرت‌یابی روسیه و چین در عرصه‌های مختلف و تأثیرگذاری آنان بر نظام بین‌الملل و پیرو آن تقابل با هژمون‌گرایی آمریکا منجر به طرح این سوال شده است که روسیه و چین در اوراسیا چگونه و با چه ابزارهایی با سیاست‌های یکجانبه‌گرایی هژمون به مقابله پرداخته و آیا محور اتحاد دو کشور در برابر هژمون امکان‌پذیر خواهد بود؟ فرضیه مقاله این است که سیاست‌های روسیه و چین در قبال آمریکا در اوراسیا، به ترتیب در بُعد موازنه سخت و موازنه نرم قوام‌یافته و با توجه به منافع نسبی هرکدام در حوزه‌های ژئوپلیتیکی، سیاسی، امنیتی، فرهنگی و اقتصادی نتوانسته مسیر یکنواختی را سپری کند.

واژگان کلیدی: هژمون، نظم نوین جهانی، موازنه سخت و نرم، روسیه، ایالات متحده آمریکا

^۱ کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، دانشگاه اصفهان Ainehvand_hassan@yahoo.com

مقدمه

پیروزی لیبرالیسم و برتری ارزش‌های آمریکایی در نزاع شرق و غرب باعث شد تا ایالات متحده با تکیه بر آرمان‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی خود درصدد شکل‌دهی نظم مطلوب آمریکایی در مناطق مختلف جهان در عرصه‌های مختلف برآید و خود را قدرت هژمونیک نظام بین‌الملل بداند. حفظ نقش هژمونیک ایالات متحده در جهان تک‌قطبی مهمترین هدف استراتژیک آمریکا از دوران پساجنگ سرد تا دوران حاضر بوده است. در واقع بعد از تجزیه شوروی، فضای ژئوپلیتیکی نوینی در مناطق مختلف برای رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به وجود آمد و آمریکا با بهره‌مندی از ارزش‌های لیبرالیستی در حوزه‌های گوناگون نظیر بازار آزاد در حوزه اقتصاد، دموکراسی و حقوق بشر در حوزه سیاسی به همراه توان نظامی در جهت تغییر معادلات ژئوپلیتیک جهان به نفع خود سیاست‌گذاری کرد (Hettiarachchi, 2016: 96-97). این سیاست از سوی آمریکا در سال‌های آغازین قرن بیست و یکم بدون مخالفت جدی از سوی دیگر قدرت‌ها بنحو سریعی به پیش رفت. ایجاد پایگاه‌های نظامی و سرمایه‌گذاری‌های مختلف در پروژه‌های عظیم نفت و گاز در مناطق مختلف جهان از جمله منطقه اوراسیا نمونه‌هایی از این تلاش برای شکل دادن نظم نوین آمریکایی است. اوراسیا با توجه به گفته برژینسکی، یکی از مناطق مورد اختلاف و رقابت قدرت‌های بزرگ است. لذا یکجانبه‌گرایی آمریکا در این منطقه در حالی است که روسیه و چین بعنوان دو قدرت ذینفع در این منطقه از اقدامات واشنگتن ناراضی بوده و به همین جهت با پیشرفت نسبی که در دو دهه اخیر کسب کرده‌اند سعی در مقابله با سیاست‌های آمریکا داشته‌اند. این رقابت‌ها زمینه بازگشت رقابت‌های ژئوپلیتیکی را در نظام بین‌الملل فراهم ساخته است. روسیه بعنوان منتقد جدی سیاست‌های آمریکا پس از استقرار نسبی ثبات سیاسی به دنبال کسب برتری منطقه‌ای در اوراسیا برآمده و مسلماً برای سیاست‌های آمریکا در این منطقه چالش‌ساز خواهد بود. چین نیز که توانسته خود را به قدرتی برتر و بزرگ با تکیه بر توان اقتصادی در سطح جهان معرفی نماید دارای پیوندهای فرهنگی، اقتصادی و امنیتی با برخی از کشورهای اوراسیا می‌باشد. لذا دو کشور در اوراسیا دارای منافع حیاتی هستند و مایل به حضور قدرت فرامنطقه‌ای در این منطقه نیستند. وجود این دو قدرت منطقه‌ای در برابر ایالات متحده آمریکا، حوزه ژئوپلیتیک جهانی را با رقابت جدید دولت‌ها همراه کرده است؛ به‌ویژه که نزدیکی روسیه و چین به یکدیگر در اوراسیا و اتحاد دو کشور در برابر هژمون-گرایی آمریکا، محیط بین‌المللی را به شدت تحت تأثیر رقابت‌های خود قرار داده است. این مسئله سبب شده که برخی از تحلیلگران ورود مجدد روسیه و ظهور چین به حوزه ژئوپلیتیک جهان را به معنای گذار از جهان تک‌قطبی آمریکایی به جهان چندقطبی تحلیل نمایند. بدین ترتیب بررسی سیاست‌های ضدهژمونیک روسیه و چین در این منطقه می‌تواند مبنای خوبی برای تحلیل رقابت قدرت‌ها در ژئوپلیتیک نظم نوین جهانی آمریکایی باشد. بر این اساس، مقاله پیش‌رو به دنبال پاسخگویی به این پرسش است که روسیه و چین در

اوراسیا چگونه و با چه ابزارهایی با سیاست‌های یکجانبه‌گرایانه هژمون به مقابله می‌پردازند و آیا محور اتحاد دو کشور در برابر هژمون امکانپذیر خواهد بود؟ فرضیه مقاله این است که سیاست‌های روسیه و چین در قبال آمریکا در اوراسیا، به ترتیب در بعد موازنه سخت و موازنه نرم قوام‌یافته و باتوجه به منافع نسبی هر کدام در حوزه‌های ژئوپلیتیکی، سیاسی، امنیتی، فرهنگی و اقتصادی و همچنین در ماهیت روابط دوجانبه با آمریکا نتوانسته مسیر یکنواختی را سپری کند. اگرچه در سال‌های اخیر شاهد همکاری روسیه و چین در حوزه اوراسیا بوده‌ایم اما همچنان مسائل و دلایل فراوانی وجود دارد که از اتحاد استراتژیک این دو کشور و تشکیل محور ضد هژمون جلوگیری می‌کند. بدین ترتیب در ادامه سعی بر این است که با توضیح ژئوپلیتیک نظم نوین جهانی، ابزارها و مراحل ایجاد نظم نوین جهانی آمریکا در اوراسیا و بررسی الگوهای ضد هژمونی روسیه و چین تجزیه و تحلیل مناسبی از متغیرهای مقاله حاصل آید. این مقاله با استفاده از روش تحقیق توصیفی-تحلیلی و گردآوری اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای به تجزیه و تحلیل مولفه‌های مورد مطالعه خواهد پرداخت.

چارچوب نظری

ژئوپلیتیک: نظم نوین جهانی

۶۹

ژئوپلیتیک اولین بار توسط رودلف کیلن استاد سوئدی علوم سیاسی در سال ۱۸۹۹ ابداع شد. از نظر وی ژئوپلیتیک تأثیر عوامل جغرافیایی در سیاست ملتها است (دادس، ۱۳۹۰: ۳۸). پیتیر تایلر جغرافیدان سیاسی مشهور انگلیسی در تعریفی دیگر می‌گوید: «ژئوپلیتیک علم مبتنی بر مطالعه توزیع جغرافیایی قدرت بین کشورهای جهان، به خصوص رقابت بین قدرت‌های بزرگ و اصلی است» (Taylor, 1993: 330). ژئوپلیتیک علاوه بر بررسی رابطه بین عوامل جغرافیایی و سیاست یک دولت، به توضیح رخدادها هم می‌پردازد و می‌تواند تحولات آینده را نیز تحلیل کند (Sullivan, 1986: 160). این واژه در طول حیات بیش از یک قرن خود، دوره‌های متفاوتی را پشت سر گذاشته است. لذا یکی از مباحث مهم در حوزه مطالعات ژئوپلیتیکی، ورود مباحث نوین به عرصه مطالعات ژئوپلیتیکی است. این دگرگونی در مطالعات ژئوپلیتیکی را دوره «گذار ژئوپلیتیک» می‌نامند. این مرحله از دوران پس از جنگ سرد کلید خورد و نظریات گوناگون مانند پایان تاریخ، برخورد تمدن‌ها، نظم تک-چندقطبی و ... را در بر گرفت. جملگی نظریات فوق در مسیر هژمونی آمریکا بر مناسبات جهانی تدوین شده است. اندیشه‌هایی که در این دوره شکل گرفتند تحت عنوان اندیشه‌های پسانوگرا خوانده شدند که دارای ماهیتی چندبعدی برای تبیین حوادث سیاسی جهان هستند (نیاکویی، ۱۳۹۱: ۱۰۱). این دوره از مطالعات ژئوپلیتیک را ژئوپلیتیک نظم نوین جهانی می‌نامند.

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی اندیشه ایجاد نظم نوین جهانی را در سیاستمداران آمریکایی به وجود آورد. بوش پدر در سپتامبر ۱۹۹۰ (تنها یک ماه پس از اشغال کویت توسط عراق) در نشست مشترک کنگره واژه نظم نوین جهانی را بکار برد. وی نظم نوین جهانی را اینگونه تعریف می‌کند: «در نظم نوین جهانی حکومت قانون جای حکومت جنگل را خواهد گرفت، این نظم منوط و وابسته به رهبری، قدرت و ارزش‌های آمریکا است» (Kessler, 1997: 1). در حقیقت برداشت آمریکایی از نظم جهانی، برداشتی مبتنی بر نگرش یکجانبه است؛ یعنی آمریکایی‌ها دست‌کم در اعمال‌شان، میل به عدم وابستگی به دیگران و استقلال عمل یکجانبه دارند و بر این باورند که آمریکا می‌تواند خود را تنها کشوری بداند که شایسته ایجاد نظم نوین جهانی است (اشتریان، ۱۳۸۲: ۲۲). بوش برای تعریف نقش آمریکا پس از جنگ سرد بعنوان یک هژمون خیرخواه که از مناطق دموکراتیک در برابر قانون‌شکنان منطقه‌ای در حال رشد حفاظت می‌کند، این استراتژی را مطرح می‌کند (Hodge, 2007: 358). نظم نوین جهانی دارای یکسری اصول و ویژگی‌هایی بود که سیاستمداران آمریکا پس از جنگ سرد و در دوران بوش پدر بر آنها تأکید می‌کردند. بطور کلی این اصول عبارتند از: ۱- ارزش‌ها و منابع ملی آمریکا؛ اساساً نظم نوین جهانی بر پایه ارزش‌های آمریکایی شکل گرفته است که شامل دموکراسی، بازار آزاد و حفظ برتری استراتژیکی است؛ ۲- مداخله‌گرایی: براساس این تئوری، نظم نوین جهانی حق مداخله در امور داخلی دیگر کشورها را برای ایالات متحده آزاد می‌گذارد که این مداخلات تماماً با شعار «مداخلات بشردوستانه» صورت می‌گرفت و اولین نوع آن در خصوص عراق و در پی حمله این کشور به کویت صورت گرفت؛ ۳- توسعه همکاری: در این حالت ایالات متحده به منظور کاهش تعهدات بین‌المللی خود دیگران را به افزایش نقش‌آفرینی در محیط بین‌المللی تشویق می‌نماید؛ ۴- واگذاری مسئولیت بیشتر به نهادها و سازمان‌های بین‌المللی: براساس نظم نوین ارائه شده حقوق بین‌الملل جایگاه واقعی خود را پس از جنگ سرد به دست خواهد آورد. بعنوان مثال حمله به عراق تحت عنوان عملیات طوفان صحرا نیز با مجوز شورای امنیت سازمان ملل صورت گرفت (آقایی، ۱۳۷۵: ۷۰). ایالات متحده آمریکا پایان جنگ سرد را با نظم جدیدی آغاز کرد که در رأس این نظم، ارزش‌ها و معیارهای سیاسی، اقتصادی و امنیتی آمریکایی قرار داشت. به همین جهت اندیشمندان و ژئوپولیسین‌های آمریکایی تمام تلاش خود را برای تئوری‌پردازی نظم نوین جهانی بکار گرفتند. در واقع از فردای فروپاشی نظام دوقطبی که تک قدرت باقی‌مانده در اندیشه شکل دادن به یک نظام تک‌قطبی شد، ژئوپولیتیک گام به دورانی گذارد که صاحبان قدرت در آن آشکارا اصالت علم را که ویژگی اصلی دوران مدرن شناخته می‌شد، منکر شده و مدعی هستند که می‌خواهند امور جهان را براساس جایگزین کردن اصالت اخلاق (دموکراسی و حقوق بشر) به جای اصالت علم سامان جدیدی دهند و نظام نو جهانی موردنظر خود را واقعیت بخشند. در کنار اصالت اخلاق، عوامل اقتصادی و امنیتی هم به جای اصالت علم قرار گرفت. در این راستا راهنمایی‌های ژئوپولیتیک‌های افرادی مانند فوکویاما و هانتینگتون در کنار

افراط‌گرایی از میان نومحافظه‌کاران، مانند نیوت گنگریچ، دیک چنی، ریچارد پرل، دونالد رامسفلد و جرج بوش تصمیم گرفتند اندیشه‌های مربوط به جهان‌گرایی و سلطه‌گرایی به جهان را برای آمریکا بعنوان ابرقدرت پیگیری کنند (مجتهدزاده، ۱۳۸۶: ۵۳-۵۲).

به وجود آمدن نظم نوین جهانی به وسیله ابزارهایی میسر می‌شود. در واقع آمریکایی‌ها از طریق عبور از مراحل نظیر ایجاد اقتصاد بازار آزاد، ایجاد جهان سیاسی یکدست و به وجود آوردن جهان امنیتی یکدست با گره زدن امنیت خود به جهان در رابطه با کشورهای مختلف در مناطق گوناگون و حساس جهان تلاش دارند تا نظم نوین جهانی خود را شکل دهند. یکی از این مناطق که از لحاظ ژئوپلیتیک بسیار مهم تلقی می‌گردد اوراسیا است. این منطقه بعنوان بزرگترین بخش سرزمینی جهان دارای اهمیت ژئوپلیتیکی است. در جهان امروز، به دلیل تأثیرگذاری سیاست‌های قدرت‌های بزرگ بر امنیت منطقه‌ای، اهمیت ژئوپلیتیک این منطقه هم افزایش یافته است. قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای و منطقه‌ای مانند آمریکا، روسیه و چین از مهمترین بازیگران این منطقه هستند. مسلماً در مسیر ایجاد نظم نوین جهانی آمریکایی، روس‌ها و چینی‌ها مایل به پیروی از واشنگتن نخواهند بود. لذا در مقاله حاضر سعی بر این است که باتوجه به مراحل شکل دادن نظم نوین جهانی، تلاش آمریکا برای کسب و افزایش هژمونی‌اش بر منطقه اوراسیا و از آن مهمتر اقدامات ضد هژمون‌گرایانه روسیه و چین در این منطقه مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد.

ژئوپلیتیک اوراسیا

اوراسیا بعنوان بزرگترین بخش سرزمینی جهان همواره دارای اهمیت ژئوپلیتیکی بوده است. در یک تعریف این منطقه جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی، کشورهای بالکان، کشورهای بلوک شرق در اروپا و نیز کشورهای ایران، ترکیه، افغانستان و چین را در بر می‌گیرد (عطایی و شیبانی، ۱۳۹۰: ۱۳۴). اوراسیا ابرقاره محوری در جهان است. قدرتی که این منطقه را تحت کنترل داشته باشد بطور خودکار می‌تواند کنترل خاورمیانه و شرق آفریقا را به همراه نفوذ در شرق اروپا و آسیا داشته باشد (Brzezinski, 1997). برژینسکی اوراسیا را صفحه بزرگ شطرنج برای رقابت قدرت‌ها در صحنه بین‌المللی می‌داند. وی به همین جهت پیوسته برای تسلط ایالات متحده بر این منطقه پیشنهادهای مختلف را ارائه می‌دهد. وی این منطقه را حامل بحران‌های جدی منطقه‌ای می‌داند و بر این باور است که ژئوپلیتیک نمایان‌گر هژمونی آمریکا در اوراسیا است. برژینسکی جلوگیری از ظهور یک ائتلاف خصمانه توسط رقیبان آمریکا در اوراسیا را اصلی‌ترین راهبرد واشنگتن در این منطقه عنوان می‌کند. به همین دلیل در جهت افزایش نفوذ آمریکا در اوراسیا، گسترش ناتو به شرق و همگرایی بیشتر در اروپا را پیشنهاد می‌دهد (Ibid). اسپایکمن و مکیندر نیز هر دو از اهمیت اوراسیا و نیاز

به حفظ توازن قوا در این منطقه سخن گفته‌اند. تفاوت دیدگاه‌های آنها تنها در اهمیت نسبی ریملند در برابر هارتلند اوراسیا است. بنابر نظرات طرفداران نظریه مکیندر در دوره جدید، ژئوپلیتیک از بعد منطقه‌ای به جهانی تغییر یافته است و برتری در اوراسیا پایه اصلی رقابت‌های جهانی را تشکیل می‌دهد (عطایی و شبیانی، پیشین: ۱۳۵)؛ بنابراین اوراسیا محور جغرافیای سیاسی جهان است. قدرتی که اوراسیا را تحت سیطره داشته باشد دو منطقه از سه منطقه توسعه‌یافته و دارای اقتصاد مولد جهان را در اختیار خواهد داشت. اوراسیا شامل قدرت‌های عمده جهانی، اتمی و اقتصادی است؛ بدین ترتیب یک صفحه شطرنجی است که بر روی آن تلاش برای تفوق جهانی ادامه می‌یابد.

علاوه بر مطالب فوق، ذخایر نفت و گاز طبیعی، اهمیت موقعیت راهبردی این منطقه را افزایش می‌دهد. قزاقستان و ترکمنستان دارای ذخایر عظیمی از نفت و گاز هستند. ازبکستان ذخایر راهبردی گاز طبیعی دارد. وزارت انرژی آمریکا اعلام کرده است که قزاقستان دارای ۹۵ میلیارد بشکه نفت، تقریباً چهار برابر بیشتر از منابع کشف شده مکزیک است. خط لوله نفت باکو-تفلیس-جیحان و خط لوله گاز باکو-تفلیس-ارزروم همگی سبب اهمیت ژئواکونومیک منطقه اوراسیا شده است. با توجه به سیر صعودی اتکای کشورهای صنعتی به مصرف انرژی‌های فسیلی، دست‌کم تا افق ۲۰۳۰، اوراسیا یکی از کانون‌های مورد توجه بازارهای جهانی مصرف است (داداندیش، ۱۳۸۶: ۸۱). علاوه بر برخورداری از منابع مهم انرژی، پل ارتباطی اروپا با آسیا، حضور قدرت‌های بزرگ و اتمی در این منطقه و دسترسی به آب‌های آزاد سبب شده که برخی از صاحب‌نظران در مقابل این فرضیه که منابع انرژی موجب اهمیت دادن به این منطقه شده است، معتقد باشند که اهمیت ژئوپلیتیک منطقه باعث اهمیت یافتن منابع انرژی شده است (موسوی و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۴۸). این ژئوپلیتیک منحصر به فرد که شامل ابعاد اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و ارتباطی است سبب جلب توجه قدرت‌های منطقه‌ای همچون آمریکا شده که این مسئله زمینه‌ساز بروز تنش و رقابت با قدرت‌های قدیمی منطقه نظیر چین و روسیه شده است.

هژمون طلبی آمریکا در اوراسیا

پس از فروپاشی نظام دوقطبی که نزدیک به پنجاه سال بر نظام بین‌الملل پس از جنگ جهانی دوم حاکم بود، ایالات متحده آمریکا بعنوان پیروز رقابت جنگ سرد در مسیری قرار گرفت که در نهایت این کشور را به ابرقدرت مسلط نظام بین‌الملل تبدیل می‌کرد و این کشور را در آستانه لحظه تک‌قطبی و هژمونی آمریکایی قرار می‌داد. ایالات متحده قدرت و نفوذ جهانی خود را از جنگ جهانی دوم آغاز نمود و در دهه پایانی قرن بیستم و بخصوص دهه اول قرن بیست و یکم به درجه‌ای از قدرت دست یافت که باعث گردید بسیاری از کارشناسان از این کشور بعنوان اولین قدرت هژمون تاریخ نام ببرند. ارائه نظریه نظم نوین جهانی از سوی

بوش پدر در دهه ۹۰ که مورد تأیید روسای جمهور بعدی این کشور نیز بود، در اصل به معنای یکپارچه‌سازی امنیت جهانی و یکدست کردن ژئوپلیتیک جهانی برحسب معیارهای ایالات متحده است. قریب به سه دهه است که ایالات متحده در دوران پس از جنگ سرد مسئله تثبیت هژمونی جهانی خود را دنبال می‌کند و این هدف را از طریق پیشبرد سیاست یکجانبه‌گرایی در قالب سه محور دنبال می‌کند: ۱- ایجاد جهان اقتصادی یکدست از طریق همه‌گیر کردن آنچه اقتصاد باز و یا همان کاپیتالیسم شناخته می‌شود؛ ۲- ایجاد جهان سیاسی یکدست از راه بهره‌برداری از شعارهای اخلاقی- سیاسی ویژه مانند دموکراسی برای همه جهان؛ ۳- ایجاد جهان امنیتی یکدست که پس از یکدست شدن شرایط اقتصادی و سیاسی جهان حاصل می‌شود (مجتهدزاده، پیشین: ۶۵).

نفوذ و تسلط بعنوان واقعیت‌های گریزناپذیر سیاست خارجی آمریکا شناخته می‌شوند و نسل‌های نخستین آمریکا نیز به قدرت جهانی آمریکا که روزی تحقق خواهد یافت باور داشته‌اند. توماس جفرسون، از نویسندگان اعلامیه استقلال آمریکا، به تشکیل امپراتوری آزادی به دست آمریکا باور داشت و همیلتون معتقد بود که «روزی آمریکا وضعی مطابق با سرنوشت بزرگش به خود خواهد گرفت ... باشکوه، کارآمد، انجام دهنده کارهای بزرگ» (کگان، ۱۳۸۲: ۱۰۹). گرایش و انگیزه آمریکا برای شکل‌دهی به نظم نوین جهانی براساس ملاک‌ها و معیارهای خود، مسئله نفوذ و تأثیرگذاری این کشور در مناطق مختلف را به میان می‌آورد. بعنوان مثال ۷۳ منطقه اوراسیا بعنوان آینده تمام‌نمای سیاست بین‌الملل شناخته می‌شود که در آن ایالات متحده بعنوان ابرقدرت مداخله‌گر جهانی نفوذ خود را گسترش می‌دهد و در مقابل، قدرت‌های منطقه‌ای، از تسلط آمریکا بر این منطقه جلوگیری می‌کنند. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، خلأ قدرتی در اوراسیا به وجود آمد که ایالات متحده تلاش می‌کند همانند خاورمیانه و حاشیه خلیج فارس با توسعه دامنه نفوذ خود در منطقه این خلأ قدرت را پر کند؛ به عبارت دیگر به نظر می‌رسد که واشنگتن به دنبال تکرار تجربه خاورمیانه و حاشیه خلیج فارس در اوراسیا است؛ زیرا در معادلات منطقه خاورمیانه قدرت ایالات متحده در نهایت تعیین کننده است و تکرار این تجربه در اوراسیا می‌تواند علاوه بر کنترل رقیبان ژئوپلیتیکی همچون روسیه و چین، هژمونی جهانی این کشور را نیز تقویت نماید (برژینسکی، ۱۳۸۵: ۱۲۷).

باتوجه به این موضوع که در سال‌های اخیر راه برای نفوذ دوباره روسیه در منطقه باز شده است، تسلط و نفوذ آمریکا در اوراسیا حساسیت‌های بیشتری به خود گرفته است؛ به عبارت دیگر منطقه اوراسیا و تحولاتی که در دهه‌های اخیر در آن صورت گرفته است، بیشتر بیانگر بازگشت تاریخ سیاست بین‌الملل که همانا رقابت و کشمکش بر سر منافع و نفوذ است، می‌باشد. ایالات متحده کسب و تثبیت هژمونی جهانی خود را در رأس تمامی تصمیم‌گیری‌ها و کنش‌ها و واکنش‌های سیاست خارجی خود قرار داده است و در این میان تلاش

می‌کند از طریق جلوگیری از ظهور یک قدرت چالش‌گر جهانی و یا حتی شکل‌گیری یک اتحاد ضد هژمونیک موقعیت خود را حفظ نماید. آمریکا تلاش می‌کند با نفوذ به حیط خلوت روسیه و برقراری ارتباط با کشورهای همسایه این کشور، از ایجاد پیمان‌ها و اتحادهای ضد هژمون با ترکیب متفاوتی از ایران، روسیه، چین و هند جلوگیری نماید (نقدی‌نژاد و سوری، ۱۳۸۷: ۱۶۱). الزامات هژمونی آمریکا موجب شده که این کشور براساس سه اصل «اشاعه»، «گسترش» و «مداخله‌گرایی» در منطقه‌ای حضور یابد که هزاران کیلومتر از خاک خود دورتر است. بطور کلی برخی از منافع آمریکا در اوراسیا عبارتند از: ۱- گسترش سیاست‌های آمریکا در جمهوری‌های جدا شده از شوروی سابق برای جلوگیری از قدرت‌یابی مجدد روسیه؛ ۲- جلوگیری از نفوذ ایران در آسیای مرکزی؛ ۳- جلوگیری از گسترش سلاح‌های هسته‌ای؛ ۴- حمایت از اقتصاد بازار و حقوق بشر در منطقه؛ ۵- جلوگیری از رشد اسلام سیاسی رادیکال ضد غربی در منطقه (عطایی و شیبانی، پیشین: ۱۳۹). به هر حال در شرایط جدید نظام بین‌الملل که در آن هر قدرتی با مقاومتی همراه است، منطقه اوراسیا از بیشترین استعداد ممکن برای تشکیل یک محور ضد هژمون در برابر آمریکا برخوردار است و کشورهایی مانند روسیه، چین و ایران که امروزه بعنوان قدرت‌های درجه اول منطقه‌ای شناخته می‌شوند، به عقیده برخی از پژوهشگران سیاسی پتانسیل لازم برای تشکیل یک محور ضد هژمون در منطقه اوراسیا را دارا هستند. در کل به نظر می‌رسد که اگرچه قدرت و نفوذ آمریکا در اوراسیا همانند خاورمیانه تعیین کننده نیست؛ اما مخالفت با هژمونی جهانی این کشور در منطقه اوراسیا و همکاری کشورهایمانند روسیه و چین در این راستا، بر معادلات جهانی تأثیر بسیاری خواهد گذاشت و در عین حال نظام تک‌قطبی را به سمت چندجانبه‌گرایی هدایت خواهد نمود. یکی از مهمترین ویژگی‌هایی که به حفظ هژمونی جهانی آمریکا می‌انجامد، موقعیت ویژه این کشور در دسترسی جهانی است. به بیان دیگر ایالات متحده تنها کشور در جهان است که در مناطق مختلف دنیا از پایگاه نظامی و ناوگان هوایی و دریایی برخوردار می‌باشد (کندی، ۱۳۸۹: ۴۱۷). واشنگتن در تلاش است تا با استفاده از این منطقه نظم سیاسی خود را پی‌بگیرد و در تلاش برای تثبیت هژمونی خود بر جهان است. آمریکا بیشترین انگیزه و ظرفیت را برای حضور در منطقه اوراسیا دارد. حوادث ۱۱ سپتامبر و تشکیل ائتلاف جهانی برای مبارزه با تروریسم فرصت خوبی را برای این کشور فراهم ساخت تا در این منطقه حضور عینی‌تری پیدا کند. حضور نظامی آمریکا در گرجستان، تلاش برای ایجاد پایگاه نظامی در آذربایجان (نقدی‌نژاد و سوری، پیشین: ۱۶۲)، پایگاه‌های نظامی در ترکیه، افغانستان، به دست آوردن پایگاه‌های هوایی محدود از جمله ماناس در قرقیزستان و خان‌آباد ازبکستان (البته تخلیه شده است) جملگی بیانگر رویکرد ویژه آمریکا به این منطقه می‌باشد.

بنابراین منافع آمریکا در اوراسیا بسیار متعدد است. براساس آنچه برژینسکی در کتاب خود آورده، بعنوان مثال آمریکا از حضور در گرجستان تنها به دنبال تأمین انتقال نفت و یا مبارزه با تروریسم نیست بلکه هدف

درازمدت آمریکا این است که با ورود به حیاط خلوت روسیه و حضور در منطقه از شکل‌گیری پیمان‌ها و اتحادهای نظامی با ترکیب‌های متفاوتی از قدرت‌های منطقه‌ای به رهبری روسیه جلوگیری نماید. نظریه «قلب زمین» مکیندر هنوز معتبر است و آمریکا می‌داند تنها در صورت حضور در این منطقه است که می‌تواند با آرامش به پی‌ریزی نظم موردنظر خود در جهان بپردازد (همان، ۱۶۶). آمریکایی‌ها از شکل‌گیری امپراتوری نوین روسی و همچنین تسلط چین در میان کشورهای اوراسیا واهمه دارند. آنها از هزینه‌ها و خطرات شکل‌گیری چنین امپراتوری‌هایی کاملاً آگاه هستند و به همین جهت در سال‌های پس از جنگ سرد سعی کرده‌اند تا با ابزارهای فرهنگی، اقتصادی و نظامی به افزایش حضور خود و کاهش نفوذ روسیه و چین اقدام نمایند. از این‌رو، این پرسش که نهایتاً قدرت در منطقه اوراسیا چگونه تقسیم می‌گردد، برای سلطه جهانی و میراث تاریخی آمریکا بسیار مهم است. مطابق نظر برژینسکی، روسیه بعنوان کشوری پراهمیت در مرکز منطقه اوراسیا تحت هیچ شرایطی نباید دوباره به یک مقام امپراتوری در این منطقه ارتقا یابد. آمریکا باید در این منطقه گوشت‌های لخت منابع انرژی جهان را برای خود بریده و بردارد. این اهمیت به حدی است که در گزارش انجام‌گرفته توسط پنتاگون در سال ۱۹۹۲ که طرح بی‌رقیب نام گرفته است گفته می‌شود باید کوشش کنیم که تا از تسلط قدرت دشمن در اوراسیا از طریق کنترل منابع ممانعت به عمل آوریم. پنتاگون در سند مروری بر برنامه چهارساله دفاعی نیز نتیجه می‌گیرد که پس از سال ۲۰۱۵ اگر قدرت‌های منطقه‌ای برای ۷۵ کسب رهبری در سیاست جهانی به رقابت با ایالات متحده بپردازند، باید روی درگیری میان ابرقدرت‌ها حساب کرد. در این سند بیش از همه از روسیه و چین بعنوان رقیبان آمریکا، نام برده می‌شود (یزدان‌پناه درو، ۱۳۸۹: ۱۲۱)؛ بنابراین از دست دادن نفوذ و تسلط در منطقه اوراسیا برای هژمونی آمریکا خطرناک می‌باشد. مسئله‌ای که روسیه و چین به خوبی به آن واقف هستند و در این مسیر گام برمی‌دارند. دو کشور برای ممانعت از نفوذ آمریکا در اوراسیا ناگزیر به همکاری و نزدیک شدن به یکدیگر شده‌اند. برگزاری مانورهای مشترک چین و روسیه و اعضای شانگهای از سال ۲۰۰۵ به بعد در سطح تقریباً وسیع با تجهیزات پیشرفته به همراه فعال کردن سازمان همکاری شانگهای و بریکس نمونه‌هایی از تلاش‌ها و سیاست‌های ضد هژمونی روسیه و چین در برابر آمریکا است.

سیاست‌های ضد هژمونیک روسیه در اوراسیا

سیاست خارجی روسیه پس از تجزیه شوروی با نوسانات مختلف از جمله غرب‌گرایی و شرق‌گرایی روبرو بوده است اما به نظر می‌رسد که در حال حاضر از میان رویکردهای سیاست خارجی روسیه، رویکرد اوراسیاگرایی در سیاست خارجی این کشور رویکرد غالب باشد. این رویکرد با روی کار آمدن پوتین در سیاست خارجی

روسیه پررنگ‌تر شد. پوتین شرایط ثبات در عرصه تصمیم‌سازی روسیه را فراهم کرد و بازیابی جایگاه روسیه بعنوان یک قدرت بزرگ را در دستور کار خود قرار داد (حسینی و آئینه‌وند، ۱۳۹۴: ۱۳۷). این سیاست به تقویت طرفداران اوراسیاگرایی انجامیده است. در حقیقت حکمرانی پوتین موجب شکل‌گیری «گفتمان اوراسیاگرایی» در این کشور شد؛ نقش تمدنی جهانی روسیه در تاریخ روابط صد ساله با اقوام و مذاهب مختلف و تمدن‌های آسیایی منطقه اوراسیا در تقویت گفتمان اوراسیاگرایی در سیاست خارجی روسیه موثر بوده است. هسته عملیاتی اوراسیاگرایی مخالفت با یکجانبه‌گرایی و بازیابی قدرت بزرگ از طریق تداوم برتری سیاسی و نظامی روسیه در اوراسیا است (Morozova, 2015: 6). روس‌ها به کشورهای جدا شده از شوروی سابق توجه خاصی دارند. به همین جهت مسکو با استفاده از نفوذ سنتی خود و شرکت‌های نفتی قدرتمند در پی تأمین منافع اقتصادی خود می‌باشد و با حمایت از دولت‌های اقتدارگرا در تلاش است تا حضور اقتصادی خود را تداوم بخشد. رویکرد کلی روسیه در اوراسیا حفظ انحصاراتی است که از زمان شوروی برای این کشور باقی مانده است. این انحصارات در سه بخش اصلی انرژی، ارتباطات و حمل‌ونقل جمع شده است. استفاده از منابع اولیه و مواد خام کشورهای منطقه، ترانزیت بخشی از کالاها و تولیدات منطقه به سمت شمال اروپا، استفاده از مسیر روسیه برای انتقال انرژی منطقه خزر، حفظ همبستگی فرهنگی و تاریخی در بین ملت‌های منطقه با استفاده از گذشته مشترک تاریخی، گسترش نفوذ از طریق تقویت و توسعه همکاری‌های اجتماعی، حفظ نفوذ در بین نخبگان که تربیت شده دوران اتحاد شوروی می‌باشند و ارتباط با تحصیل‌کردگان جدید، تلاش برای حفظ و تقویت پایگاه‌های نظامی موجود در منطقه (پایگاه‌های نظامی در ارمنستان، ایستگاه قبله در آذربایجان، قرقیزستان و ...)، تلاش برای ممانعت از گسترش نفوذ و حضور نیروهای فرامنطقه‌ای از قبیل ناتو و آمریکا، ایجاد ترتیبات امنیتی متناسب با تأمین حداکثر منافع روسیه و تلاش برای تضعیف محورهای مخالف روسیه در منطقه از راه گسترش مناسبات با کشورهای منطقه و همکاری با بازیگرانی منطقه‌ای که تقویت‌کننده مواضع روسیه می‌باشند نمونه‌هایی از منافع این کشور در اوراسیا است (نقدی‌نژاد و سوری، پیشین: ۱۳۴-۱۳۲). بنابراین این منطقه، قلمروی انحصاری نفوذ، حیاط خلوت و حوزه منافع ملی روسیه است و تلاش می‌کند تا آنجا که ممکن است کشورهای دیگر وارد ترتیبات، سازوکارها و توافق‌های آن نشوند. از نگاه کرم‌لین کشورهای این منطقه قلمرو اعمال آئین مونروئه روسی هستند و خارج به حساب نمی‌آیند (عطایی و شیبانی، پیشین: ۱۳۸). اوراسیا به اندازه‌ای برای روس‌ها مهم است که سرگی لاوروف وزیر امور خارجه روسیه در مقاله‌ای که در مارس ۲۰۱۶ در ژورنال امور جهانی منتشر کرد به صراحت بیان می‌کند که سیاست افزایش حضور و نفوذ از اقیانوس اطلس تا اقیانوس آرام به مثابه طرح ایدئولوژیک نوینی برای جذب اوراسیا برای مقابله با سیاست‌های ایالات متحده در این منطقه است. لذا روسیه تمام تلاش خود را برای تحقق آن بکار خواهد بست تا جهان را از حالت تک‌قطبی خارج کند (Barducci, 2016: 1). مقابله با

جهان تک‌قطبی و ایده جهان چندقطبی در گفتمان سیاست خارجی روسیه بعنوان یک چشم‌انداز ضروری برای آینده نظام بین‌الملل مدنظر قرار داده شده است. روس‌ها در سال‌های پس از فروپاشی سعی کردند که در سه بعد فرهنگی، اقتصادی و سیاسی نفوذ خود را در ملت‌های اوراسیا باتوجه به سبکه تاریخی خود افزایش دهند. اجرای سیاست روسی‌سازی در سطح گسترده در دوران شوروی همچنان هم بر منطقه سایه افکنده است. شاید یکی از مهمترین ابزارهای نفوذ روسیه در اقمار سابق اتحاد جماهیر شوروی فرهنگ باشد. در واقع وابستگی فرهنگی مردم و نخبگان حاکم بر منطقه به روسیه، امتیاز مهمی است که اتحادیه اروپا، آمریکا و حتی چین نیز از آن بی‌بهره هستند (سنایی، ۱۳۹۰: ۱۵۴)؛ حمایت از روس‌تباران کشورهای سابق اتحاد جماهیر شوروی، نفوذ فرهنگی از راه حفظ زبان و خط روسی و جلوگیری از ایجاد تضاد میان فرهنگ روسی با هویت‌سازی فرهنگی در این منطقه از مهمترین اهداف روسیه در حوزه فرهنگی برای مقابله با سیاست‌های هژمون‌گرایی آمریکا در کشورهای اوراسیا است (عطایی و شبیانی، پیشین: ۱۴۲). البته به نظر می‌رسد باتوجه به ضعف سیاست خارجی روسیه در مقایسه با ایالات متحده و کم‌جاذبه بودن این کشور نسبت به آمریکا برای نسل جوان کشورهای اوراسیا، مسکو نتوانسته حداکثر بهره را از پیوندهای فرهنگی و زبانی این منطقه ببرد.

در زمینه اقتصادی نیز باتوجه به وابسته بودن بسیاری از زیرساخت‌های کشورهای جدا شده از شوروی سابق ۷۷ به روسیه، یک مزیت نسبی برای این کشور رقم خورده است. این مزیت بگونه‌ای بود که در ابتدای دهه ۹۰ میلادی، تنها آسیای مرکزی در بیش از ۶۰ درصد زیرساخت‌ها و تأمین مواد خام به روسیه وابسته بود. همین امر موجب شد تا در طی دهه ۹۰ روسیه تبدیل به شریک اول اقتصادی پنج کشور آسیای مرکزی شود؛ اما در نتیجه سیاست‌های ایالات متحده در منطقه و مهمتر از همه نفوذ اقتصادی چین در اقتصاد همین کشورها موجب شد که طی دهه گذشته، چین به شریک اول صادراتی قزاقستان، ترکمنستان و ازبکستان تبدیل شود. همین امر به همراه طرح‌های غربی انتقال عبور انرژی نظیر خطوط لوله باکو-تفلیس، جیحان و باکو-تفلیس-ارزروم موجب کاهش ضریب نفوذ اقتصادی روسیه در منطقه شده است (کرمی و کوزه‌گر کالجی، ۱۳۹۳: ۱۴۶). این امر سبب شده که ژئوپلیتیک منطقه تغییر کند و باعث همکاری و گرایش بیشتر کشورهای منطقه با آمریکا و اتحادیه اروپا گردد. روسیه نیز در تلاش برای برهم زدن این معادله است. کرمیلین خواهان قطع همکاری نظامی و امنیتی برخی از کشورهای اوراسیا مانند آذربایجان و گرجستان با ناتو و آمریکا است و حتی درصدد پایه‌ریزی کریدور حمل‌ونقل شمال-جنوب با مشارکت ایران و روسیه در برابر کریدور شرق-غرب برآمده است (Sttar & Cornell, 2005: 10). مسکو با:

الف) مشارکت دادن شرکت‌های روسی در منابع انرژی کشورهای دارنده این منابع؛

ب) پررنگ کردن نقش و موقعیت روسیه بعنوان تأمین‌کننده اصلی احتیاجات کشورهای اوراسیا بخصوص منطقه آسیای مرکزی؛

ج) خنثی‌سازی طرح‌های قدرت‌های رقیب منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای (Weitz, 2006: 156)، سعی دارد به مهمترین هدف خود یعنی ممانعت از همگرایی و همکاری کشورهای اوراسیا به‌ویژه دولت‌های آسیای مرکزی و قفقاز با کشورها و شرکت‌های غربی بخصوص آمریکایی اقدام نماید. البته در عرصه اقتصادی، روسیه در مقابل نفوذ و کسب هژمونی آمریکا در منطقه اوراسیا تا حدودی ناتوان بوده است. احداث خط لوله ناباکو که با حمایت‌های شدید غرب بخصوص آمریکا و با هدف کاهش وابستگی اروپا به گاز روسیه به اجرا گذاشته شده از نمونه‌های این تقابل است (دانشمند، ۱۳۸۹: ۶۷). آمریکا بعنوان یک قدرت هژمونیک حتی باتوجه به استقلال کشورهای اروپایی همچنان به دلیل اشتراکات فرهنگی، سیاسی و هویتی با اروپای غربی خود را در امنیت انرژی اروپا مسئول می‌داند. حمایت جدی واشنگتن از احداث پروژه ناباکو و تعیین نماینده ویژه آمریکا در امور دریای خزر و انرژی در این حوزه گویای اهمیتی است که آمریکا برای این پروژه قائل است. این امر سبب شده تا روسیه متقابلاً احداث خطوط لوله انتقال گاز به شرق، جنوب و شمال اروپا را مدنظر قرار دهد و هر نوع تلاش برای احداث خطوط لوله انرژی خارج از کنترل روسیه را خنثی سازد. آنها در شمال اروپا از طریق دریای بالتیک به دنبال احداث خط لوله نورداستریم و در جنوب اروپا از طریق دریای سیاه به دنبال احداث خط لوله سوئ استریم هستند (موسوی و دیگران، پیشین: ۱۵۳). سیاست ضد روسی آمریکا در احداث پروژه ناباکو در پروژه نفتی باکو-تفلیس-جیحان نیز قابل مشاهده است. این پروژه آشکارا یک طرح غیراقتصادی، اما سیاسی قلمداد می‌گردد. بگونه‌ای که آمریکایی‌ها این خط لوله را یک موضوع استراتژیک برای امنیت ملی خود می‌دانند (Weski, 1999: 22). ورود آمریکا به پروژه‌های مذکور به همراه خط لوله موازی باکو، تفلیس، ارزروم زمینه‌ساز ورود این کشور به بهانه تأمین امنیت انرژی به منطقه راهبردی روسیه شده است. آمریکا به دنبال ایجاد شبکه‌ای از واحدهای ویژه و نیروهای پلیس در کشورهای ساحلی دریای خزر است که بتواند در برابر اقدامات اضطراری از خود واکنش نشان دهد که به «نگهبان خزر» مشهور است. به همین منظور در سال ۲۰۰۵ موافقت‌نامه‌ای بین ناتو و ایالات متحده برای تأمین امنیت خطوط لوله نفت باکو-تفلیس-جیحان و باکو-تفلیس-ارزروم به امضا رسید. روس‌ها این اقدام را توطئه غرب برای پیوند زدن منابع نفتی جهان به نزدیک‌ترین پایگاه‌های نظامی خود تلقی می‌کنند (موسوی و دیگران، پیشین: ۱۵۹). در حوزه سیاسی وضعیت روسیه به مناسب بهتر از دو بعد فرهنگی و اقتصادی است. روسیه به‌رغم مشکلات و محدودیت‌های متعدد داخلی به‌ویژه در دوران فلج و فشارهای آمریکا و ناتو، توانست سطح روابط عالی دوجانبه سیاسی با کشورهای منطقه را حفظ نماید. حضور نظامی این کشور در برخی از کشورهای منطقه مانند «پایگاه نظامی ۲۰۱ وزارت دفاع روسیه» در تاجیکستان، «پایگاه هوایی کانت» در قرقیزستان و «پایگاه

فضایی بایکنور» به همراه دو سیستم راداری و موشکی موسوم به «ایستگاه راداری دنیپر» نزدیک «دریاچه بالخاش» و منطقه آزمایش‌های موشکی مستقر در «ساری شاگان» در جمهوری قزاقستان در کنار فشار بر ازبکستان بر تعطیلی «پایگاه خان‌آباد» در سال ۲۰۰۵ و نیز تهدید و تطمیع قرقیزستان به تعطیلی «پایگاه ماناس» در تابستان ۲۰۱۴ نشان از قدرت آن برخلاف حوزه‌های فرهنگی و اقتصادی در منطقه دارد. این اقدامات را باید در کنار تمدید فعالیت پایگاه‌های ۲۰۱ روسیه تا سال ۲۰۴۲، پایگاه کانت تا ۲۰۳۲، بایکنور تا ۲۰۵۰ و تمدید فعالیت پایگاه «گیومری» ارمنستان تا سال ۲۰۴۴ در نظر گرفت که گویای نگاه بلندمدت و استراتژیک روسیه در منطقه کلیدی اوراسیا است (کرمی و کوزه‌گر کالجی، پیشین: ۱۴۷). بطور کلی روسیه تلاش دارد تا با حفظ تمامیت ارضی و استقلال جمهوری‌های سابق شوروی از حضور و سلطه نظامی و سیاسی دیگر قدرت‌ها در محدوده مونروئه روسی ممانعت به عمل آورد. تلاش دیگر این کشور امضای قراردادها و توافقنامه‌های نظامی-صنعتی با کشورهای قدرتمند دارای پتانسیل تأثیرگذاری در عرصه مقابله با هژمون است. بطور نمونه، در اکتبر ۲۰۱۶ روسیه توانست با هند در مورد یک سری از قراردادهای اقتصادی-نظامی و صنعتی به توافق برسد تا مسیر برای یک اتحاد نظامی در اوراسیا فراهم گردد (Hahn, 2016: 2). چراکه تحلیلگران ارشد روس در مورد سیاست‌های آمریکا در اوراسیا بر این عقیده‌اند که: «ایالات متحده به دنبال تجدید سازمان روابط بین کشورها در کل اوراسیا است ... تا بدین وسیله هیچ قدرت رهبری کننده در قاره ۷۹ وجود نداشته و تعداد زیادی قدرت‌های میانه، نسبتاً با ثبات و نسبتاً قوی در آن شکل گیرند ... که لزوماً قدرت این کشورها به صورت منفرد یا جمعاً از ایالات متحده کمتر باشد» (برژینسکی، پیشین: ۱۰۵). این نگاه باعث شده تا رهبران روسیه نیز برای خنثی‌سازی سیاست‌های هژمون‌گرایانه آمریکا در سطح منطقه‌ای به سمت سیاست‌های جلب همکاری و اتحاد و ائتلاف با کشورهای اوراسیا مانند سازمان همکاری شانگهای و تعرفه اوراسیاگرایی و همچنین در سطح جهانی نظیر گروه بریکس گام بردارند. روسیه سعی دارد تا جایگاه بین‌المللی گذشته خود را بازیابد اما به دلیل وجود مشکلات عدیده داخلی و حضور هژمونیک ایالات متحده در مناطق پیرامونی روسیه به نظر می‌رسد که مقامات روسی به این نتیجه رسیده‌اند که برای ایفای نقش ابرقدرتی خود نیاز به اتحاد و ائتلاف با قدرت‌های بزرگ دارند. در این راستا سازمان همکاری شانگهای با حضور کشورهای پیرامونی و چین می‌تواند بخش مهمی از نیازهای سیاسی و امنیتی روسیه را برطرف کند. روس‌ها اهداف زیر را در این راستا مدنظر قرار داده‌اند:

۱- تلاش برای ایجاد جهان چندقطبی از طریق فراهم آوردن وضعیتی برابر با سایر قدرت‌های بزرگ با احتساب قدرت چین؛

۲- تلاش برای کاهش نفوذ غرب و به‌ویژه آمریکا و سازمان پیمان آتلانتیک شمالی در آسیای مرکزی؛

۳- توسعه همکاری‌های اقتصادی تجاری با چین و کشورهای آسیای مرکزی؛

۴- توسعه نفوذ سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی بیشتر در منطقه و نظامی بیشتر در منطقه؛

۵- ایجاد محیطی امن در مرزهای پیرامونی و تمرکز بیشتر بر اصلاحات سیاسی و اقتصادی داخلی (یزدان‌پناه درو، پیشین: ۱۸۲). روسیه به دنبال ایجاد یک هلال خارجی امنیتی به دور خود است که این کشور را از تهدیدات بلافصل پیرامونی محافظت کند و در عین حال قلمرو امنیتی و عمق استراتژیک آن را افزایش دهد. سازمان همکاری شانگهای یکی از همین سازوکارها است تا ضمن تأمین امنیت به مقابله یا هژمون‌گرایی آمریکا در اوراسیا هم بپردازد.

اهمیت شانگهای در تأثیرات مهم آن بر مباحث نظری در روابط بین‌الملل نظیر آینده نظام تک‌قطبی و ظهور شکل‌های جدیدی از موازنه قوا است. از آنجائیکه سازمان همکاری شانگهای از قدرتهای درجه دوم تشکیل شده و این قدرت‌ها اقداماتی را برای تغییر یا اصلاح موازنه قوای جهان کنونی شروع کرده‌اند، بسیار جالب توجه است زیرا تاکنون ائتلاف توازن دهنده قدرتمندی برای تغییر موازنه حاکم شکل نگرفته است. در واقع این سازمان می‌تواند گامی در جهت یک اتحاد علیه ایالات متحده باشد (شفیعی و کمائی‌زاده، ۱۳۸۹: ۵۹). البته برخی نیز معتقدند که سازمان همکاری شانگهای برای تنش‌زدایی و عمیق ساختن روابط میان دولت‌های عضو به‌ویژه روسیه و چین به وجود آمده است. مثلاً نیکولاس اسواسترم بر این باور است که این سازمان در اعتمادسازی بین دولت‌های عضو موفق بوده است و توانسته فرآیندی رو به جلو در روابط بین اعضا را فراهم آورد. به بیان دیگر اوج سیاست خارجی روسیه تحقق رویای ابرقدرتی و مقابله با آمریکا بوده و در این مسیر، در پی متحدان جدیدی در دنیا است که از آن جمله می‌توان از چین، هند و ایران نام برد تا جائیکه تشکیل سازمان همکاری شانگهای را در همین راستا ارزیابی می‌کنند. به گفته پوتین سازمان شانگهای عنصر با اهمیتی برای ثبات در حوزه اوراسیا است (یزدانی و توپسرکائی، ۱۳۸۶: ۴۵). ناگفته نماند که روس‌ها در سازمان همکاری شانگهای بیشتر بر افزایش نفوذ نظامی و دیپلماتیک تأکید داشته‌اند؛ چرا که هدف اولیه مقابله با دغدغه‌های امنیتی بخصوص حضور قدرت بزرگی چون آمریکا در مناطق مورد علاقه روسیه است. به همین جهت است که این کشور کمتر به پتانسیل‌های اقتصادی سازمان همکاری شانگهای در قیاس با پتانسیل‌های نظامی و سیاسی علاقه نشان داده است (Carroll, 2011: 7).

همین هدف در مقیاس بزرگتر در تشکیل گروه بریکس از طرف روسیه وجود دارد. گروه بریکس متشکل از قدرت‌های نوظهوری است که طی دو دهه گذشته ضمن برخورداری از رشد اقتصادی از جایگاه مطلوب سیاسی بهره برده‌اند و به قطب‌های سیاسی- اقتصادی جدیدی در نظام بین‌الملل تبدیل گشته‌اند. این کشورها از توان و تمایل لازم برای تغییر قدرت سیاسی- اقتصادی جهان برخوردار هستند. در میان کشورهای بریکس، روسیه به دلیل منابع غنی نفت و گاز و موقعیت آن بعنوان دومین قدرت هسته‌ای جهان پس از آمریکا از

لحاظ ژئوپلیتیک در رده بالایی قرار می‌گیرد (برژینسکی، پیشین: ۲۸). نخبگان ابزاری و فکری روسیه معتقدند که نظام تک‌قطبی وضعیتی ناپایدار است و با ائتلاف‌های جدید درون ساختاری تغییر پیدا خواهد کرد. در این مسیر دیگر قدرت هژمون با شرایط جدید بین‌المللی سازگار نخواهد بود و موازنه قدرت به شکل جدیدی برقرار می‌شود (Duke, 2004: 475). به همین دلیل، روسیه بر این نظر است که کشورهای جهان و بخصوص اتحادیه‌هایی مانند بریکس و شانگهای باید با هماهنگی و اتحاد در مقابل آمریکا بایستند و مانع از هژمون‌طلبی آن شوند. در مقابل در اسناد مختلف سیاست خارجی و امنیت ملی ایالات متحده بر ممانعت از قدرت‌یابی روسیه تأکید شده است. برای نمونه در سند استراتژی نظامی امنیت ملی ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۱۵، «روسیه بعنوان یکی از دولت‌های تجدیدنظرطلب شناخته شده است. این کشور بارها و بارها نشان داده که به حاکمیت همسایگان خود احترام نمی‌گذارد و برای رسیدن به اهداف خود مایل به استفاده از زور است». براساس این سند اقدامات روسیه موجب گسترش ناامنی در مناطق مختلف از جمله شرق اروپا شده و باید جلوی آن گرفته شود (Dempsey, 2015: 11). در مجموع باید عنوان کرد که روسیه در سال‌های پس از ۱۱ سپتامبر و بخصوص در دهه گذشته خطر حضور و نفوذ هژمونی آمریکا در منطقه اوراسیا را حس کرده است. حضور اقتصادی، نظامی و جاذبه‌های فرهنگی آمریکا برای نسل جدید مردمان کشورهای منطقه زمینه‌ساز مجموعه‌ای از واکنش‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و نظامی روسیه در برابر سیاست‌های ایالات متحده شده است. روس‌ها خواهان باز توزیع قدرت در عرصه بین‌المللی‌اند و دیگر مایل به اداره جهان به مدیریت آمریکا بدون حضور خود نیستند. موضوع بازبینی ساختارهای اقتصادی جهانی، طولانی و حل نشدن بحران سوریه، تشدید فعالیت گروه‌های تروریستی مانند داعش، بروز بحران اکرین و الحاق شبه‌جزیره کریمه به روسیه نمونه‌هایی از تقابل دو قدرت یکی برای حفظ قدرت و دیگری برای باز توزیع قدرت در نظام بین‌الملل است. این رقابت‌ها در منطقه راهبردی اوراسیا بسیار حساس‌تر است. آنچه از سیاست‌های روسیه مشهود می‌باشد این است که برخوردهای این کشور برای مقابله با ژئوپلیتیک نظم نوین جهانی آمریکا در قالب رفتارهای تهاجمی یا به بیان دیگر در شکل سیاست‌های موازنه سخت رقم خورده است و توانسته در این عرصه تا حدودی موفق هم باشد.

مقابله چین با هژمونی آمریکا در اوراسیا

در عصر خوش‌بینی پس از جنگ سرد، این امید وجود داشت که چین مسیر متفاوتی را در پیش خواهد گرفت. چراکه با ورود بشریت به عصر جدید جهانی شدن و وابستگی متقابل و نیز از آنجا که ژئوپلیتیک قدیمی و رقابت‌های موجود بر سر قدرت بطور مسلم عرصه را برای یک ژئواکونومیک جدید همراه با الزامات

همکاری مشترک فراهم آورده بود، بنابراین بسیاری انتظار این را داشتند که ملتی همچون چین بتواند بدون به چالش طلبیدن خشن نظم بین‌المللی، ظهور کند. پژوهشگر چینی ژنگ بی جیانگ در اینباره بیان کرده است: «چین راه آلمان که به جنگ جهانی اول و راه آلمان و ژاپن که به جنگ جهانی دوم منجر شد و نیز رقابت قدرت‌های بزرگ برای تفوق جهانی در دوره جنگ سرد را دنبال نخواهد کرد، بلکه از روش‌های سنتی قدرت‌های بزرگ که ظهور می‌یابند فراتر خواهد رفت و برای صلح، توسعه و همکاری با همه کشورهای جهان تلاش خواهد کرد» (کگان، پیشین: ۴۵). چین امروز یکی از مقتدرترین کشورهای جهان در عرصه اقتصادی و نظامی است که طرح‌های آمریکا را برای ایجاد نظم نوین جهانی زیر سوال برده است. رهبران چین استراتژی نظام تک‌قطبی آمریکا را به چالش کشیده‌اند و معتقدند با توجه به واقعیات اقتصاد بین‌الملل، کشورشان تأثیر غیرقابل‌انکاری را بر سیاست بین‌الملل گذاشته‌اند. از همین رو بر این نظرند که می‌توانند بر نظم بین‌المللی آینده نظام بین‌الملل در مناطق مختلف جهان اثرگذار باشند (مهدی تبریزی، ۱۳۸۲: ۲۴۰). چینی‌ها با تکیه بر پشتوانه قدرت اقتصادی به دنبال نفوذ جهانی در معادلات بین‌المللی هستند (Zhao, 2013: 102). در این مسیر آنها ایالات متحده را دشمنی برای جاه‌طلبی‌هایشان طی دهه‌های گذشته می‌دانند. پیش از آنکه اروپاییان نسبت به «فرا قدرت» نگران شوند و از گردن‌کشی و هژمون‌گرایی ایالات متحده انتقاد کنند، ناظران چینی از جاه‌طلبی‌های «ابر هژمونیستی» صحبت می‌کردند. آنها می‌دانستند که نظم نوین جهانی جرج بوش به معنای سلطه آمریکا و بطور مشخص، نقش درجه دوم برای چین و روسیه است (کگان، پیشین: ۵۱). تلاش چین برای به چالش کشیدن نظم نوین جهانی آمریکا از موضوعات بسیار مهمی است که متفکران بزرگی نظیر والتز، هانتینگتون، ایکنبری، نای، فوکویاما و ... را مشغول این مسئله کرده است. بعنوان مثال فرید زکریا معتقد است که قد افراشتن چین، نظام جهانی را وارد دوران «پسا آمریکا» خواهد کرد، جهانی که در آن دیگر ایالات متحده بازیگر مسلط نظام بین‌الملل نخواهد بود (کلارک و هوک، ۱۳۹۳: ۱۳۲). ایکنبری نیز معتقد است که بدون شک ظهور چین یکی از درام‌های بزرگ قرن ۲۱ خواهد بود. نیال فرگوسن، معتقد است که قرن خونین بیستم شاهد افول غرب بود و اینک چرخش قدرت به سمت شرق در جریان است (Ikenberry, 2008: 23). برژینسکی نیز درباره حضور چین در اوراسیا می‌گوید: «لزومی ندارد که ثابت کنیم که چین یک بازیگر اصلی است. چین هم‌اکنون یک قدرت قابل‌توجه در منطقه است و به نظر می‌رسد بلندپروازی‌هایی هم دارد» (برژینسکی، پیشین: ۴۸). قد برافراشتن چین نمود پایان دوران تک‌قطبی است. چین انتظار این را خواهد داشت که با خارج شدن ایالات متحده از مقام قدرت مسلط جهان، کشورهای پیرامونش را در درجه اول در حوزه نفوذ خود داشته باشد. همچنین جدای از این توقع که اعضای همکاری شانگهای یا بطور دقیق‌تر کشورهای آسیای مرکزی باید در روابط بین‌الملل تحت رهبری چین قرار گیرند این احتمال نیز وجود دارد که چین در آینده حتی این انتظار را پیدا کند که ژاپن و کره گام‌هایی اطمینان‌بخش

در جهت تضمین برچیده شدن پایگاه‌های نظامی ایالات متحده از خاک خودشان بردارند (کلارک و هوک، پیشین: ۱۸۵). لذا بی‌شک می‌توان گفت که بارزترین نمود قدرت نوظهور در نظام بین‌الملل، چین است. چین که با تکیه بر رشد و توسعه اقتصادی دارای غرور و اعتماد به نفس قابل توجهی برای به چالش کشیدن نظم ابرقدرت جهان در مناطق مختلف از جمله در اوراسیا شده است. چینی‌ها در زمینه سیاست خارجی، قاطعانه از سیاست خارجی صلح‌آمیز استقلال و عدم وابستگی پیروی می‌کنند، هدف اصلی این سیاست حفظ و حراست از استقلال، حق حاکمیت و تمامیت ارضی چین، ایجاد یک محیط مطلوب بین‌المللی برای اجرای سیاست‌های اصلاحات، درهای باز، مدرنیزاسیون و بسترسازی جهت رشد و توسعه اقتصادی است. مخالفت با هژمونی و تلاش در جهت ایجاد جهانی چندقطبی از دیگر اهداف سیاست خارجی چین در دوران کنونی است. لکن نخبگان چینی معتقدند لازمه ارتقای منزلت بر بنیان مولفه اقتصادی قدرت، نه تقابل بلکه تعامل است (رضایی، ۱۳۸۷: ۲۸۸). همین نگاه در رابطه با کشورهای منطقه اوراسیا هم وجود دارد. لانتین معتقد است دو محور اساسی بر سیاست خارجی این کشور در رابطه با کشورهای اوراسیا تأثیر بسزایی داشته است: ۱- اصول آموزه مائوئیستی یا پنج اصل همزیستی مسالمت‌آمیز (احترام متقابل به حاکمیت و تمامیت ارضی دیگران، عدم تجاوز متقابل، عدم مداخله در امور داخلی دیگران، برابری و منافع دوجانبه و همزیستی مسالمت‌آمیز).

۸۳

۲- اصل «چهار نه» شامل نه هژمونی، نه سیاست قدرت، نه متحد نظامی و نه رقابت نظامی، Lanteigne (2009: 11). چین براساس دکترین ظهور مسالمت‌آمیز خود سعی کرده است نفوذ خود را در منطقه افزایش و با حضور و نفوذ آمریکا مقابله کند. این دکترین نخستین بار در سطح آکادمیک توسط گروهی از دانشگاهیان موسسه شانگهای مطرح و بطور رسمی در سفر هو جین تائو در ۲۰۰۳ به جنوب شرق آسیا اعلام شد (کوزه‌گر کالچی، ۱۳۹۴: ۲۲۲). این راهبرد در ابتدای سال ۲۰۰۳ بطور چشمگیری تحت عنوان «ظهور صلح‌آمیز» تبلیغ شد و به این معنی است که ظهور چین کاملاً صلح‌آمیز است و تهدیدی برای هیچ‌کس به شمار نمی‌رود؛ اما با توجه به اینکه در مفهوم ظهور، افزایش میل به قدرت نهفته و این افزایش قدرت در نظام هژمونیک می‌تواند برای قدرت هژمون در دسرساز باشد، از ۲۰۰۴ به بعد به «توسعه صلح‌آمیز» تغییر یافت با این نیت که مفهوم توسعه همچون ظهور، افزایش قدرت و به چالش کشیدن نظم موجود را به ذهن متبادر ننماید (سنبلی، ۱۳۸۶: ۹۱۵). در واقع سیاست خارجی چین از آغاز هزاره سوم به بعد، بر حول چهار مولفه اساسی استوار است؛ یانگ جی، وزیر امور خارجه چین، در سال ۲۰۰۹ سیاست خارجی کشورش را در چهار محور اصلی از جمله تقویت مناسبات پایدار با کشورها، تحکیم دوستی و مودت با کشورهای هم‌جوار، مسئولیت‌پذیری برای حل و فصل مشکلات در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی و توسعه و ارتقای سطح همکاری

با کشورهای در حال توسعه عنوان کرد که جملگی ماهیت راهبرد صلح‌آمیز چین را بیان می‌دارند (جنتی، ۱۳۸۸: ۷۲). به همین منظور تلاش گسترده‌ای برای پیشبرد توسعه در ابعاد مختلف خصوصاً از لحاظ اقتصادی و سیاسی در راستای بهبود روابطش با اکثر کشورهای جهان انجام داد. پیوستن به اکثر سازمان‌ها و نهادهای اقتصادی و اجتناب از عضویت در سازمان‌های نظامی، تلاش برای رفع اختلافات با روسیه، گسترش روابط با آمریکا و اتحادیه اروپا، پیگیری راهبرد «همسایه خوب» برای ارتقای سطح همکاری‌ها با کشورهای همسایه، کم‌رنگ نمودن نقش ایدئولوژی در مناسبات خود با کشورهای جهان سوم و کاهش حمایت از جنبش‌ها و گروه‌های تجدیدنظر طلب و تلاش برای حل‌وفصل بحران‌ها از طریق مجاری بین‌المللی برای افزایش وجهه از مهمترین اقدامات چین در مسیر راهبرد توسعه صلح‌آمیز است که در دو دهه اخیر به سرعت مورد توجه و ترقی قرار گرفته است (عباسی و قیاسی، ۱۳۹۱: ۳۳۶-۳۳۲). مفهوم یاد شده با تضمین این واقعیت که چین هرگز به دنبال هژمونی نبوده و نخواهد بود، دارای یک بعد اقتصادی قدرتمند است. همانگونه که ژنگ بی جیانگ می‌گوید: «ظهور مسالمت‌آمیز بر این امر دلالت دارد که چین باید به دنبال یک محیط جهانی مسالمت‌آمیز برای خود باشد و تلاش کند تا صلح جهانی را از طریق توسعه تضمین کند» نشان می‌دهد که این راهبرد از عمق رهیافت سیاست خارجی چین برخاسته و تنها در حوزه نظر و تئوری محدود نمی‌گردد (سازمند و پیرسلامی، ۱۳۹۱: ۱۵۵). بنابراین رویکرد سیاست خارجی این کشور را باید در چارچوب «دکترین ظهور مسالمت‌آمیز» مورد بررسی قرار داد. شی جین پینگ رئیس‌جمهور چین، این راهبرد را برگرفته از تمدن ۵۰۰۰ ساله چینی می‌داند و معتقد است که چین می‌تواند یک همزیستی مسالمت‌آمیز و پایدار با کشورهای دیگر در نظام بین‌الملل داشته باشد. این بدان معنا است که اگرچه چین در مسیر استقلال و نفوذ خود در منطقه اوراسیا با قدرتی چون آمریکا مواجه است اما این تقابل لزوماً به درگیری و اختلاف شدید منتهی نخواهد شد (Varrall, 2015: 6). این دکترین با تکیه بر موازنه نرم بخصوص در حوزه اقتصادی و همچنین چشم‌انداز بلند مدت برای ارتقای توان و نفوذ نظامی و امنیتی در قالب موازنه سخت سعی در مقابله با هژمون و همچنین رقابت با قدرتهای منطقه‌ای دارد. استقلال کشورهای آسیای مرکزی از اتحاد جماهیر شوروی باعث گسترش حوزه منافع پکن در اوراسیا و نیز ایجاد مسائل امنیتی جدیدی برای این کشور در آسیای مرکزی شد. لذا سیاست چند وجهی را در این منطقه از اوراسیا برای مقابله با هژمون در پیش گرفته است که بر حل منازعات مرزی با کشورهای منطقه؛ ایجاد روابط دوستانه با کشورهای منطقه و ممانعت از برتری و نفوذ هژمونیک یک قدرت متکی است. از نظر چین این منطقه نباید عرصه هژمونی یک قدرت شود زیرا در این صورت محیط امنیتی چین پیچیده خواهد شد و کنترل چین بر آن ضعیف خواهد گردید (شاه منصور و شامیری، ۱۳۸۹: ۷۶-۷۷)؛ بنابراین باید با گزینه‌های مختلف به ایجاد توازن در برابر یک قدرت اقدام کرد. اولین موازنه‌سازی چین در برابر قدرت هژمون آمریکا در جریان حمله و حضور نیروهای آمریکایی

در افغانستان و آسیای مرکزی رخ داد. چین در جریان حمله آمریکا به افغانستان از دسترسی به سرزمین خود به مثابه مناطق بین‌راهی برای نیروهای زمینی یا بعنوان محلی برای حمل و نقل و انتقال نیروهای دریایی و هوایی نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا خودداری کرد. چین مانع از استفاده نیروی زمینی آمریکا از سرزمین خود شد و حتی درباره فراهم نمودن پایگاهی برای نیروهای هوایی این کشور و نیازهای لجستیکی آن، پاسخ‌های مبهمی ارائه کرد (رضایی، پیشین: ۲۹۱). مقابله دیگر چین در حوزه اقتصاد است. این کشور با اتخاذ دیپلماسی نرم از نوع تجاری در حال افزایش نفوذ خود در کشورهای اوراسیا به ویژه ناحیه آسیای مرکزی است. پکن به پشتوانه رشد بالای اقتصادی توانسته است به بهترین وجه از عامل اقتصادی در راستای موازنه‌سازی نرم در کشورهای این ناحیه بهره گیرد. اکثر کارشناسان نیز معتقدند که چین برای اینکه بتواند در نظام بین‌الملل حضوری موثر داشته باشد ناگزیر است که حرف خود را در بخش آسیای مرکزی اوراسیا به کرسی بنشاند. برای رسیدن به هدف فوق، استراتژی بلندمدتی در سیاست‌های چین به این منطقه اختصاص یافته است. در حالیکه حجم مبادلات تجاری چین با کشورهای آسیای مرکزی تا سال ۲۰۰۰ در حدود ۱ میلیارد دلار بود، این رقم در سال ۲۰۱۰ به ۳۰ میلیارد دلار رسید که گویای رشد ۳۰ برابری آن هم در یک فاصله نسبتاً کوتاه ده ساله است. در طی این سال‌ها، چین توانست جایگزین روسیه بعنوان شریک اول تجاری کشورهای منطقه شود. طبق آمارها، بعنوان شریک اول صادراتی قزاقستان، ترکمنستان و ازبکستان شناخته شده است. سفر ده روزه شی جین پینگ رئیس‌جمهور چین به چهار کشور ترکمنستان، قزاقستان، ازبکستان و قرقیزستان در سپتامبر ۲۰۱۳ و انعقاد چندین قرارداد بزرگ تجاری به ارزش صدها میلیارد دلار از مهمترین سیاست‌های این کشور برای افزایش حضور در منطقه و کاهش نقش هژمون بوده است. حضور فعال در انتقال منابع انرژی از مسیر شرقی؛ خط لوله قزاقستان- سین کیانگ به طول ۳۰۰۰ کیلومتر، توانایی در اعطای وام‌های کلان، اولویت اقتصادی با کشورهای منطقه بدون پیش شرط‌های چون حقوق بشر و دموکراسی و موقعیت چین بعنوان خریدار انرژی منطقه سبب شده که جایگاه این کشور در عرصه تحولات اقتصادی منطقه به صورت شایان توجهی افزایش یابد (کرمی و کوزه‌گر کالجی، پیشین: ۱۵۳-۱۵۲). تحلیلگران نیز، مهمترین تغییر در حوزه ژئوپلیتیکی اوراسیا و بخصوص منطقه آسیای مرکزی را ظهور چین می‌دانند. در دو دهه گذشته، چین به یک سرمایه‌گذار پیشرو در بخش انرژی منطقه، پروژه‌های زیربنایی و تامین مالی خطوط انتقال انرژی کشورهای منطقه تبدیل شده است و هر ساله به میزان سرمایه‌گذاری آن در اوراسیا افزوده می‌شود (8: Stronski and Rumer, 2015). چین علاوه بر آسیای مرکزی سعی دارد در سایر مناطق از جمله خاورمیانه هم نفوذ کند. این کشور به شدت وابسته به تضمین حداکثر ممکن منابع نفت و گاز برای حفظ رشد خود در سال‌های آتی است. پکن در خاورمیانه با تمامی کشورهای تولیدکننده منابع انرژی

خاورمیانه از جمله ایران مناسبات برقرار کرده است تا حداکثر نفت ممکن را برای خود تأمین کند (کلارک و هوک، پیشین: ۲۲۵). اقدامات فوق در کنار در دستورکار قرار گرفتن احیای پروژه تاریخی «جاده ابریشم» با هدف گسترش و تقویت همکاری‌های اقتصادی و تقویت زیرساخت‌های حمل و نقل باتوجه به مسیر این جاده در میان کشورهای اوراسیا، نمونه‌ای دیگر برای ایجاد اوراسیای منحصر به فرد چینی برای مقابله با سیاست‌های هژمون-گرایی آمریکا در این منطقه است (Jun, 2015: 1). در حوزه نظامی و امنیتی باید گفت که ظهور چین بطور قطع منجر به کاهش تسلط ایالات متحده بر دریای جنوبی چین و حاشیه اقیانوس آرام می‌گردد. از همین‌رو ایالات متحده برای جبران کاهش تسلط خود در منطقه، همکاری‌های نظامی با برخی از کشورهای منطقه را افزایش داد. بعنوان مثال سنگاپور در سال ۲۰۰۵ توافقنامه استراتژیکی را با آمریکا امضا کرد که روابط دفاعی و امنیتی ما بین آنها را تحکیم می‌بخشید (Ross, 2006: 32). در مقابل، بودجه نظامی چین که در سال ۲۰۰۰ حدود ۳۰ میلیارد دلار بود، در سال ۲۰۱۰ به رقم ۱۲۰ میلیارد دلار رسید (بهرامی مقدم، ۱۳۹۳: ۲۸). این رقم در سال ۲۰۱۶ به عدد ۲۱۵ میلیارد دلار رسیده است (The guardian, 2016). این افزایش چشمگیر بودجه در حوزه نظامی در کنار توسعه مناسبات دفاعی و امنیتی با کشورهای مرکزی منطقه اوراسیا از طریق همکاری‌های دوجانبه دفاعی و امنیتی با همسایگانی مانند قرقیزستان، قزاقستان و تاجیکستان به همراه سیاست فروش تسلیحات به برخی از کشورهای خاورمیانه از جمله ایران از اقدامات چین در حوزه نظامی و موازنه سخت برای کاهش نفوذ و هژمونی ایالات متحده در منطقه اوراسیا است. علاوه بر اقدامات فوق، چین هم به مانند روسیه به لزوم همکاری در چارچوب سازوکارهای دسته جمعی واقف است و به همین جهت با بنیان‌گذاری و حضور فعال در سازمان همکاری شانگهای موجب شده حتی با وجود برخی از اشتراکات با آمریکا (خصوصاً در حوزه اقتصادی) و برخی اختلافات با روسیه (مسئله نفوذ در کشورهای مهم اوراسیا)، در مخالفت با یکجانبه‌گرایی آمریکا به همکاری با اعضا در سازمان همکاری شانگهای روی بیاورد. بسیاری معتقدند که تشکیل سازمان همکاری شانگهای پس از فروپاشی نظام دوقطبی آن هم بدون دخالت ایالات متحده آمریکا، بیانگر شکل‌گیری شرایط جدید در سطح نظام بین‌المللی در اوراسیا است. روسیه و چین بعنوان دو قدرت بزرگ جهانی در تأسیس این سازمان دارای نگاه‌های راهبردی می‌باشند (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۶۹). این سازمان دال بر مخالفت چین با نظریه آمریکایی نظام بین‌المللی و ادعای آمریکا در مورد جهان تک‌قطبی است. ظرفیت‌های سازمان همکاری شانگهای و همچنین توانمندی‌های آن باتوجه به عضویت دو عضو از پنج عضو دائم شورای امنیت در این سازمان، دارا بودن بیش از یک سوم جمعیت جهان، وسعت قابل توجه و توانمندی‌های اقتصادی، نوید یک ائتلاف بالقوه توانمند را می‌دهد (رضایی، پیشین: ۲۹۵). چین نقش رهبری را در سازمان همکاری شانگهای بازی می‌کند و تلاش دارد تا اعتماد کشورهای پیرامون خود در اوراسیا را به دست بیاورد تا بتواند این سازمان را وسیله‌ای برای مقابله با هژمونی آمریکا در اوراسیا

مدنظر قرار دهد (Carroll, Ibid: 1). البته برخی نیز معتقدند که تشکیل سازمان همکاری شانگهای از جانب چین در راستای تبدیل آن به یک ائتلاف ضد‌آمریکایی نیست. مهمترین نگرانی چین موضوع استقرار بلندمدت نیروهای نظامی آمریکا در اوراسیا به ویژه در آسیای مرکزی است که این دغدغه هم با خروج نیروهای آمریکایی از پایگاه خان‌آباد در سال ۲۰۰۵ و پایگاه ماناس در سال ۲۰۱۴ تا حد زیادی برطرف شده است؛ اما در مقابل نگاه دیگری نیز وجود دارد. برخی دیگر بر این نظرنند که پکن حاضر نیست که همه منافع جهانی به سمت یک قطب رهسپار شود. بنابراین برخلاف گروه اول که خیزش چین را صلح‌مدارانه برآورد می‌کنند، به نظر می‌رسد که چین در ورای تمامی اهداف سیاست خارجی خود چه در قالب روابط دوجانبه و چندجانبه و چه در قالب سازوکارهای جمعی به دنبال چالش کشیدن هژمونی آمریکا در نظام بین‌الملل بخصوص در مناطق مورد علاقه خود است. این مهم با ظهور چین بعنوان هژمون جدید تکمیل خواهد شد. این علاقه در میان مردم این کشور هم وجود دارد. بیشتر مردم چین از ساختارهای مهم جهانی تشکیل شده توسط غرب ناراضی‌اند. همچنین ۸۴ درصد از چینی‌ها در پاسخ به این سوال که این خوب یا بد است که چین به یک قدرت نظامی مثل آمریکا تبدیل شود، پاسخ مثبت داده‌اند؛ بنابراین با همه ادعاهایی که در مورد خیزش صلح‌آمیز چین وجود دارد، این خواسته در میان چینی‌ها وجود دارد که به سطح قدرت ایالات متحده برسند (کولایی، ۱۳۹۳: ۱۷۴). در مجموع به نظر می‌رسد که یک احساس شایع و فراگیر در میان رهبران چینی ۸۷ نشان می‌دهد که به منظور دفع تمایلات هژمونیک آمریکا که منافع چین را تحت تأثیر قرار می‌دهند، چین باید به ترتیب و متناسب با نیازهایش در هر موقعیت از قدرت سخت و قدرت نرم استفاده کند. تلاش این کشور در حوزه مناسبات ژئواکونومیک با کشورهای منطقه اوراسیا موید تکیه آن بر راهبردهای موازنه نرم است. البته نوسازی و توسعه نظامی چین نیز تلاشی در جهت تبدیل شدن به قدرت برتر منطقه‌ای است که در فرهنگ نظامی از آن بعنوان «ضد دسترسی» یاد می‌شود. در واقع چین می‌تواند همان چالش‌های بالقوه‌ای را که آلمان نازی و اتحاد جماهیر شوروی نسبت به ثبات سیستم وارد کردند، اعمال کند (بصیری و دیگران، ۱۳۹۱: ۲۱۰-۲۰۳). اینکه این چالش تا چه اندازه و در چه ابعادی مورد تأکید خواهد بود مسئله‌ای است که نیازمند زمان است؛ اما مطمئناً چالش‌گری چین در رویکردهای اقتصادی در سراسر جهان و به ویژه در منطقه اوراسیا خواهد بود تا شاید بتواند با بهره‌گیری از آن، بستر را برای تبدیل نفوذ ژئواکونومیک خود به نفوذ ژئوپلیتیک فراهم سازد. این همان موضوعی است که با عنوان «اجماع پکنی» در مقابل «اجماع واشنگتنی» به منصفه ظهور رسیده است (Nye, 2010: 144). اما آنچه فعلاً مورد تأکید است این مسئله است که به دلیل مبادلات گسترده اقتصادی چین با ایالات متحده بخصوص بعد از تبدیل الگوی دشمنی به رقابت و همکاری از فردای سپتامبر و همچنین عقب بودن این کشور در حوزه نظامی از ایالات متحده (مقایسه

بودجه نظامی ۲۰۰ میلیارد دلاری در مقابل ۶۰۰ میلیارد دلاری آمریکا و تجهیزات جنگی) به نظر نمی‌رسد که چندان مایل به ایجاد چالش سخت در برابر هژمونی آمریکا باشد. در نهایت باید عنوان کرد که آمریکا می‌خواهد مانع از احیای قدرت‌یابی قدرت‌های منطقه‌ای در جهان از جمله در اوراسیا گردد، به همین جهت سعی کرده است در نظریه‌های نظم نوین جهانی از جمله نظریه نظم تک-چندقطبی هانتینگتون با قدرت‌های درجه سوم و چهارم جهان متحد شود. در اوراسیا هم همین نکته مورد تأکید آمریکا است؛ آمریکا برای جلوگیری از قدرت‌یابی قدرت‌های منطقه‌ای نظیر روسیه و چین (قدرت‌های درجه دوم) در اوراسیا به همکاری با قدرت‌های درجه سوم و چهارم این منطقه نیاز دارد و نیز قدرت‌های درجه سوم و چهارم برای جلوگیری از تسلط قدرت‌های درجه دوم بر منطقه خواهان همکاری با قدرت درجه یک یعنی آمریکا هستند (Huntington, 1999)، در این صورت نظم بین‌الملل با رقابت قدرت‌های نوظهور به چالش کشیده می‌شود. در واقع طولانی شدن دوران گذار سیاست بین‌الملل و عدم ترسیم نهایی یک نظم بین‌الملل قطعی بیش از هر چیز بواسطه قدرت‌های نوظهوری است که با رد نظریه نظم نوین جهانی خواهان نظامی چندجانبه‌گرا و مبتنی بر منافع مشترک هستند (سجادپور، ۱۳۹۱: ۵۹). در این نظم جدید، روسیه خواهان تبدیل شدن به قدرتی بزرگ و قابل احترام در نظام بین‌الملل است. رقابت و سیاست‌های آن در اوراسیا هم بواسطه آن است که در معادلات میان غرب و شرق همواره بعنوان یک مهره تأثیرگذار شناخته شود. روس‌ها به‌ویژه نئو اوراسیاگرایان روسی نه همگرایی با غرب بلکه بازگشت به عظمت سنتی خود را آرزو دارند و این مسئله با اصول نظم نوین جهانی آمریکایی سازگاری ندارد. چین نیز بواسطه پیشرفت‌های قابل توجه‌اش در عرصه اقتصادی و نظامی توانسته به نفوذ سیاسی دسترسی پیدا کند. آنها با کنار زدن الگوی آمریکایی برای پیشرفت و توسعه، الگوی چینی را به جهان ارائه کردند. همانگونه که در بحران مالی سال ۲۰۰۸ با کنار زدن اجماع واشنگتن و با ارائه اجماع چینی توانستند با کمترین آسیب ممکن از این بحران عبور کنند و عدم کارایی نسخه‌هایی غربی اقتصادی و سیاسی را در حل و فصل مسائل جهانی نشان دهند (همان، ۵۵). اینکه آیا روسیه و چین می‌توانند اهداف فوق را بطور کامل به منصفه ظهور بگذارند مسئله‌ای تردیدآمیز و نامشخص است. همانگونه که برژینسکی معتقد است که هم چین و هم روسیه بنا به شرایط نظام بین‌المللی در کنار هم ایستاده‌اند و گرنه نه روس‌ها از نفوذ چینی‌ها بخصوص در جمهوری‌های سابق شوروی خشنودند و نه چینی‌ها از احیای مجدد امپراتوری روس در اوراسیا (برژینسکی، پیشین: ۱۴۱). برخورد متفاوت روسیه و چین در برابر سیاست‌های آمریکا در حوزه جهانی و منطقه‌ای این ظن را به وجود آورده که اگرچه نفی یکجانبه‌گرایی مخرج مشترک سیاست خارجی دو کشور در برابر هژمون طلبی آمریکا است اما نحوه برخورد و میزان تقابل-جویی هرکدام از آنها با آمریکا متفاوت است. بخصوص اینکه روس‌ها به چینی‌ها با توجه با مبادلات عظیم اقتصادی پکن- واشنگتن (حدود ۶۰۰ میلیارد دلار) نگاه قطعی و اعتمادآوری ندارند. در یک تحلیل کلی،

قدرت‌یابی چین و تقابلش با آمریکا به‌مثابه یک فرصت تنفس برای روسیه است (Trenin, Ibid: 10)، اما از سوی دیگر، افزایش قدرت چین یک تهدید برای روسیه محسوب می‌گردد. جرجی کانادزه معتقد است که «اگرچه رهبران چینی ادعا می‌کنند که سلطه آمریکا را رد می‌کنند و حتی با آن مقابله خواهند کرد، اما آنها محتاط و با دیدی واقع‌بینانه به مسائل می‌نگرند و حاضر نیستند بطور مستقیم آمریکا را به چالش بکشند و این برای روسیه غیرعقلانه است که بخواهد با کشوری که خود یک تهدید بالقوه به شمار می‌رود، پیوند استراتژیکی برقرار سازد». ژیرینوفسکی نیز از چین بعنوان یکی از دو دشمن روسیه یاد می‌کند که در نهایت خواهان نابودی روسیه هستند (Lukin, Ibid: 11). سرگی کاراناگف تحلیلگر سرشناس روسی معتقد است که اگرچه که روسیه و چین در حال حاضر نیاز به یکدیگر و حرکت در یک مسیر را درک کرده‌اند اما حرکت چین به سوی آسیای مرکزی منجر به برخورد اجتناب‌ناپذیر روسیه و چین می‌گردد و تنها در صورتی که دو طرف بتوانند این پتانسیل اختلاف را به پتانسیل همکاری تبدیل کنند خواهند توانست الگوی موفق را برای مقابله با هژمون‌طلبی آمریکا در منطقه ترسیم کنند (Karaganov, Ibid: 3). لذا درست است که روسیه همکاری با چین را پذیرفته ولی بی‌اعتمادی نخبگان روسی به تسلط چین در اوراسیا منجر به همکاری توأم با ترس و احتیاط مسکو با پکن شده است؛ عکس همین مسئله هم درباره واهمه چین از نفوذ دوباره روسیه به مانند شوروی در اوراسیا وجود دارد. عدم هماهنگی و همکاری روسیه و چین در بحران‌های گرجستان ۲۰۰۸، اوکراین ۲۰۱۴ و بحران کنونی سوریه از مهمترین نمونه‌های عدم ایجاد روابط استراتژیک و محوری مطمئن برای الگوی ضدژئومون در صفحه شطرنج اوراسیا است که جای بحث بسیار دارد.

نتیجه‌گیری

ایالات متحده آمریکا با تکیه بر انگاره‌های آمریکایی برتری‌خواهانه، همواره درصدد بوده تا الگوی سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی خود را برای دیگر کشورهای جهان تجویز نماید. این مهم ریشه در رقابت‌های ایدئولوژیک اردوگاه‌های شرق و غرب داشته است. این قدرت در دوران پساجنگ سرد که اقداماتش تا آن زمان معطوف به کنترل بلوک شرق بود بدون حضور رقیب جدی طرحی را برای جهان ارائه کرد که از آن بعنوان نظم نوین جهانی نام برده می‌شود. در مسیر پیاده‌سازی این نظم، از آغاز هزاره سوم و بخصوص پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، آمریکا دامنه نفوذ و حضور خود را به بهانه‌های مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی در سراسر جهان گسترش داد؛ اما افزایش مناقشات منطقه‌ای به همراه قدرت‌یابی بازیگران منطقه‌ای در مناطق مهم جهان، نظم نوین جهانی آمریکا را با چالش روبرو ساخت و قدرت آن را بعنوان تضمین امنیت جهانی با افول همراه کرد. این شرایط فرصت را برای قدرت‌های درجه دو جهانی نظیر روسیه و چین فراهم آورد تا با

پشتوانه عظیم تاریخی، مدعی سهم در صفحه شطرنج بزرگ جهان شوند. اوراسیا خانه سنتی روسیه و منطقه مورد علاقه چین است؛ به همین جهت دو قدرت دیگر حاضر به پیروی از دستورات اعمالی و تجویزی آمریکا در منطقه نیستند و تنها راه برای تغییر مسیر را تقویت چندجانبه‌گرایی در عرصه نظام بین‌الملل می‌دانند. در این مسیر روسیه با ایجاد روابط دو و چندجانبه اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و نظامی در قالب تفاهم‌نامه‌های اقتصادی نظیر تعرفه اوراسیاگرایی، ایجاد خطوط انتقال انرژی، تقویت جذابیت‌های فرهنگی و ایجاد و تمدید پایگاه‌های نظامی در برخی از کشورهای منطقه اوراسیا و همچنین سازوکارهای دسته‌جمعی مانند سازمان همکاری شانگهای به همراه سیاست اعمال فشار بر بازیگران محدوده اوراسیا سعی در برقراری توازن و در حد وسیع‌تر ایجاد سایه روسی برای مقابله با هژمون‌گرایی آمریکا در منطقه کرده است. نکته مهم در مورد روسیه در اتخاذ سیاست تهاجمی آن در قالب موازنه سخت در برابر هژمون است. آنها هر جا که لازم دانسته‌اند بدون توجه به اصول و مقررات بین‌المللی از قدرت فائقه نظامی‌شان بهره برده‌اند. این سیاست برعکس سیاست خارجی ژئواکونومیکی چین است. چینی‌ها قصد رویارویی مستقیم با هژمون را ندارند، بلکه سعی می‌کنند با افزایش هزینه‌های رهبری آمریکا در سطح جهانی و منطقه‌ای بدون رویارویی مستقیم، به کسب جایگاه برتر برای خود در سطح نظام بین‌المللی بپردازند. برقراری روابط گسترده اقتصادی سریع با کشورهای اوراسیا به همراه سیاست‌های تشویقی اقتصادی از مهمترین اقدامات چین در برابر سیاست‌های هژمون‌گرایی آمریکا در منطقه است که تا حد بسیاری هم موفقیت‌آمیز بوده است. به دست آوردن رتبه نخست شریک تجاری اکثر کشورهای اوراسیای مرکزی موید تلاش موفق آنها است.

مسکو-پکن برای مقابله با سیاست‌های هژمون‌گرایانه آمریکا در اوراسیا، ناگزیر به درک ایجاد مشارکت استراتژیک هستند. دو کشور درصدد افزایش همکاری دوجانبه در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی بوده که مهمترین آن تأسیس و همکاری در سازمان همکاری شانگهای و گروه بریکس و همچنین تلاش برای تعمیق روابط با اعضای جدید و ناظر دو سازمان نمود پیدا کرده است. مانورهای دریایی مشترک چین و روسیه در دریای جنوبی چین نشانه‌ای از همبستگی دو کشور در مسیر مقابله با سیاست‌های ضد هژمونیک ایالات متحده است. لیکن مسئله‌ای که در این بین وجود دارد، ترس دو بازیگر از تسلط هر کدام از آنها بر اوراسیا است. چینی‌ها با ابزارهای اقتصادی به سمت تسلط چینی و روس‌ها با ابزارهای نظامی و سیاسی به سمت تسلط روسی در منطقه گام برداشته‌اند. این موضوع مانع از همکاری تمام عیار دو کشور برای مقابله با یکجانبه‌گرایی آمریکا شده است. به‌رحال نظم نوین جهانی که ایالات متحده آمریکا برای پر کردن خلأ به وجود آمده پس از جنگ سرد ارائه کرده بود، دیگر کارایی و اعتبار گذشته خود را ندارد و اینک قدرت‌های منطقه‌ای بیشتر تمایل دارند که برپایه دکترین‌های سیاست خارجی خود به مسائل و منافع جهانی نگاه کنند؛ اما مسئله اساسی آن است مقابله با یکجانبه‌گرایی آمریکا که مخرج مشترک پکن-مسکو است، نتوانسته به

یک الگوی مستحکم در روابط دو کشور تبدیل گردد. به بیان دیگر چندجانبه‌گرایی بازی با اعداد نیست که چند بازیگر جمع شوند و درباره مسئله مشترکی بحث کنند. یک ائتلاف یا اتحاد، از اساس یک ترتیب اجتماعی است و باید بر نوعی درک مشترک میان دو یا چند بازیگر استوار باشد و هدف مشترکی را دنبال کند؛ اما این درک اجتماعی تاکنون میان روسیه و چین بر سر همه مسائل بین‌المللی به وجود نیامده است.

فهرست منابع

فارسی:

- ۱- آقایی، داود (۱۳۷۵)، **نقش و جایگاه شورای امنیت در نظم نوین جهانی**، تهران: انتشارات پیک فرهنگ.
- ۲- اشتریان، کیومرث (۱۳۸۲)، «سیاست خارجی نظم نوین جهانی آمریکا»، **مجله حقوق و علوم سیاسی**، ش ۶۱.
- ۳- برژینسکی، زیگنیو (۱۳۸۵)، **پس از سقوط**، مترجم: امیرحسین توکلی، تهران: انتشارات سبزان.
- ۴- بصیری، محمدعلی و دیگران (۱۳۹۱)، «خیزش نظامی چین و چالش‌های پیش‌روی هژمونی آمریکا»، **فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی**، ش ۱۱.
- ۵- بهرامی مقدم، سجاد (۱۳۹۳)، «پاسخ آمریکا به رشد چین؛ استراتژی بازیابی توازن»، **فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی**، ش ۲۰.
- ۶- جنتی، فرامرز (۱۳۸۸)، «سیاست خارجی چین در سال ۲۰۰۹»، **فصلنامه رویدادها و تحلیل‌ها**، ش ۲۳۳.
- ۷- دادس، کالاز (۱۳۹۰)، **ژئوپلیتیک**، مترجم: زهرا پیشگاهی‌فرد و محمد زهدی گهرپور، تهران: انتشارات زیتون سبز.
- ۸- داداندیش، پروین (۱۳۸۶)، «گفتمان ژئوپلیتیک در آسیای مرکزی: عرصه‌های تعامل ایران و روسیه»، **فصلنامه ژئوپلیتیک**، ش ۱.
- ۹- دانشمند، محسن (۱۳۸۹)، «امضای خط لوله گاز ناپاکو در آنکارا»، **ماهنامه رویدادها و تحلیل‌ها**، ش ۲۳۶.
- ۱۰- رضایی، علیرضا (۱۳۸۷)، «چین و موازنه نرم در برابر هژمونی ایالات متحده آمریکا در عرصه نظام بین‌الملل»، **فصلنامه راهبرد**، ش ۱۶.
- ۱۱- سازمند، بهاره و پیرسلامی ارغوانی، فیروزه (۱۳۹۱)، «چالش‌های ژئوپلیتیک منطقه‌ای و دکترین ظهور مسالمت‌آمیز چین»، **فصلنامه روابط خارجی**، ش ۱۴.
- ۱۲- سجادی‌پور، سید محمدکاظم (۱۳۹۱)، **سیاست خارجی و دنیای پرتلاطم**، تهران: انتشارات اطلاعات.
- ۱۳- سنبلی، نبی (۱۳۸۶)، «توسعه صلح‌آمیز: راهبرد چین در نظام بین‌الملل»، **فصلنامه سیاست خارجی**، ش ۸۴.
- ۱۴- سنایی، مهدی (۱۳۹۰)، **روابط ایران و آسیای مرکزی: روندها و چشم‌اندازها**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

- ۱۵- شاه منصور، تاج محمد و شامیری، افشین (۱۳۸۹)، «اهداف و منافع چین در آسیای مرکزی پس از یازده سپتامبر؛ از همکاری و همجواری تا دیپلماسی اقتصادی بین‌المللی»، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، ش ۶۹.
- ۱۶- شفیعی، نوذر و کمائی‌زاده، یونس (۱۳۸۹)، «تبیین روابط چین و آمریکا در برابر سازمان همکاری شانگهای براساس نظریه موازنه قوای نرم»، **فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی**، س، ش ۷.
- ۱۷- طباطبایی، سید علی (۱۳۹۰)، «بررسی تطبیقی رویکرد راهبردی چین، روسیه، آمریکا، هند، پاکستان و ایران به سازمان همکاری شانگهای»، **فصلنامه راهبرد**، ش ۶۰.
- ۱۸- عبا سی، مجید و قیا سی، امیر (۱۳۹۱)، «سیاست خارجی چین در هزاره سوم: الزامات اقتصادی و سیاست خارجی مسالمت‌جویانه در روابط بین‌الملل»، **مطالعات جهان**، ش ۲.
- ۱۹- حسینی، علی و آئینه‌وند، حسن (۱۳۹۴)، «تجزیه و تحلیل تاثیر اندیشه نئوآورا سیانگرای بر سیاست خارجی روسیه در بحران اوکراین ۲۰۱۴»، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، ش ۹۲.
- ۲۰- عطایی، فرهاد و شیانی، اعظم (۱۳۹۰)، «زمینه‌های همکاری و رقابت ایران و روسیه در آسیای مرکزی در چارچوب ژئوپلیتیک»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، س ۴، ش ۸.
- ۲۱- کولایی، الهه (۱۳۹۳)، «چالش راهبردی چین و ایالات متحده بر سر هژمونی جهانی»، **پژوهش‌های راهبردی سیاست**، ش ۴۱.
- ۲۲- کوزه‌گر کالچی، ولی (۱۳۹۴)، **رویکرد و ملاحظات جمهوری خلق چین در قبال عضویت ایران در سازمان همکاری شانگهای**، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- ۲۳- کگان، رابرت (۱۳۸۲)، **بهشت و قدرت، آمریکا و اروپا نظم نوین جهانی**، مترجم: محمود عبدالله‌زاده، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- ۲۴- کلارک، شان و هوک، سابرینا (۱۳۹۳)، **جهان پیش‌رو؛ مناظره درباره جهان پس از آمریکا**، مترجم: علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- ۲۵- کرمی، جهانگیر، کوزه‌گر کالچی، ولی (۱۳۹۳)، «الگوهای ضد هژمونیک ایران، روسیه و چین در آسیای مرکزی»، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، ش ۸۵.
- ۲۶- کندی، پل (۱۳۸۹)، **در تدارک قرن بیست و یکم جهان تا سال ۲۰۲۵**، مترجم: عباس مخبر، تهران، انتشارات طرح نو.
- ۲۷- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۶)، **دموکراسی و هویت ایرانی**، تهران، انتشارات کویر.
- ۲۸- مهدی تبریزی، حسین (۱۳۸۲)، **استراتژی امنیت ملی چین و تأثیر آن بر مسائل امنیتی منطقه آسیای شرقی**، تهران: ابرار معاصر.

- ۲۹- موسوی، سید محمد و دیگران (۱۳۹۱)، «تأثیر جایگاه خطوط لوله انرژی بر ژئوپلیتیک منطقه آسیای مرکزی و قفقاز»، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، ش ۸۰.
- ۳۰- نیاکویی، امیر (۱۳۹۱)، «بازیگران معارض در بحران سوریه: اهداف و رویکردها»، *فصلنامه روابط خارجی*، ش ۴.
- ۳۱- نقدی‌نژاد، حسن و سوری، امیرمحمد (۱۳۸۷)، «رقابت روسیه و آمریکا در اوراسیا»، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، ش ۶۲.
- ۳۲- یزدانی، عنایت‌اله و تویسرکانی، مجتبی (۱۳۸۶)، «سازمان همکاری شانگهای و روند چندجانبه‌گرایی در نظام بین‌الملل»، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، ش ۵۷.
- ۳۳- یزدان‌پناه درو، کیومرث (۱۳۸۹)، *اتحادیه شانگهای: چشم‌اندازها، بیم‌ها و امیدها با نگاهی به عضویت ایران در این اتحادیه*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

لاتین:

- 1- Barducci, Rippa (2016). Understanding Russian Political Ideology and Vision: A Call for Eurasia, From Lisbon to Vladivostok. *The Middle East Media Research Institute*.
- 2- Brzezinski, Zbigniew (1997). A Geostategy for Eurasia. *Foreign Affairs*. Available at: <https://www.foreignaffairs.com>.
- 3- Carroll, Wior (2011). China in the Shanghai Cooperation Organization: Hegemony, Multi-Polar Balance, or Cooperation in Central Asia. *International Journal of Humanities and Social Science*. Vol. 1. No. 19
- 4- Dempsey, Gide (2015). The National Military Strategy of the United States of America 2015. Department of Defense-Joint Staff of Chiefs, Washington, czerwiec.
- 5- Duke, Sill (2004). The European Security Strategy in a Comparative Framework: Does It Make for Secure Alliances in a Better World. *European Foreign Affairs Revue*. Vol. 9. No. 4.
- 6- Hahn, Ghld (2016). Putin's World: Things Are Going Moscow's Way. December 19.
- 7- Hettiarachchi, Nill and Abeyrathne, Uotr (2016). The US attempt of supremacy in the twenty first century: Russian and Chinese response. *African Journal of Political Science and International Relations*. VI.10. No. 7.
- 8- Huntington, speas (1999). The Lonely Superpower. March/April. Available at: <https://www.foreignaffairs.com>.
- 9- Hodge, Nolan (2007). US Presidents and Foreign Policy. ABC CLIO.
- 10- Ikenberry, Gilly (2009). The Futuer of Power. *Foreign Affairs*. March/April.
- 11- Jun, Trade (2015). U.S.-China Economic and Security Review Commission. *Chinese Media Digest*. Vol. 2. No. 4.
- 12- Karaganov, Silly (2016). Global Tendencies and Russian Policies. *Russia Global Affairs*. 13 february.
- 13- Kessler, Brake (1997). Bush's New World Order: The Meaning Behind the Words (No. AU/ACSC/0389/97-03). Air Command and Staff Coll Maxwell Afb Al.
- 14- Lanteigne, Mild (2009). Chinese foreign policy: an introduction. Routledge.

- 15- Lukin, Avil (1999). Russia's image of China and Russian-Chinese relations. *East Asia*. Vol. 17. No. 1.
- 16- Morozova, Navid (2015). Particularism and Universalism in Russian Post-Soviet Foreign Policy: Russia's Discourse on Humanitarian Cooperation in the CIS. *Higher School of Economics Research Paper*. No. WP BRP. 24.
- 17- Nye Jrok (2010). American and Chinese power after the financial crisis. *The Washington Quarterly*. Vol. 33. No. 4.
- 18- Stronski, Rumer (2015). Russia, Ukraine, and Eurasia at Twenty-Five a Baseline Assessment. *Carnegie Endowment for International Peace*. December 14. Available at: <http://carnegieendowment.org>.
- 19- Ross, Rose (2006). Balance of power politics and the rise of China: Accommodation and balancing in East Asia. *Security Studies*. Vol. 15. No. 3.
- 20- Starr, Fredrick and Cornell, Srvant (2005). The Baku-Tbilisi-Cyhan Pipeline: Oil Window to the West. *Central Asia-Caucasus Institute & Silk Road Studies*.
- 21- Sullivan, Patricko (1986). Geopolitics. *London: CroomHelm*.
- 22- Trenin, David (2012). True partners? How Russia and China see each other. *Centre for European Reform*.
- 23- Taylor, Paul (1993). Political Geography. Longman Scientific. Third Edition. England.
- 24- Varrall, ound (2015). Chinese Worldviews and China's Foreign Policy. *Lowy Institute for International Policy*. November.
- 25- Weski, Ichnio (1999). Major Caspian Sea Projects Take Big Steps to Reality. *Engineering News Record(ENR)*. Vol. 243. No. 22.
- 26- Weitz, Richard (2006). Averting a New Great Game in Central Asia. *Washinton Quarterely*. Vol. 29. No. 3.
- 27- The guardian (2016). China to increase defence spending by '7-8%' in 2016 – official. Available at: <https://www.theguardian.com>.
- 28- Zhao, Saeid (2013). Chinese Foreign Policy as a Rising Power to find its Rightful Place. *Perceptions*. Vol. 18. No. 1.